

اطلاعات فیپا

سرشناسه: روحبخش، علی، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور: امام مهدی (عج)/ علی روحبخش.
مشخصات نشر: قم: امام همام: انتشارات ورع، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۹۵ص؛ ۹ × ۱۹/۵س.م.
فروست: زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام).
شابک: ۵ - ۰۹ - ۹۲۳۱۴ - ۹۶۴ - ۹۷۸: ۱۲۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۹۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع: محمدبن حسن (عجل الله فرجه)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -
موضوع: چهارده معصوم -- احادیث
رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ الف۸/۸۳، BP۵۱
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۹
شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۹۱۹۱۹

شناسنامه کتاب

نام کتاب: امام مهدی (عجل الله فرجه)

مؤلف: سید علی روح بخش

انتشارات: امام همام با همکاری انتشارات ورع

چاپ: لیتوگرافی آفتاب

تاریخ نشر و تعداد: ۱۳۹۰ / ۱۰۰۰

نوبت چاپ: اول

قیمت: ۱۲۰۰ تومان

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۵۱۱۲۵۳۶

فهرست

اطلاعات کلی	۵
ملاقات احمد بن اسحاق و سعد بن عبدالله با امام	۷
ابوبکر در غار و علی (علیه السلام) در بستر!	۷
ابوبکر و عمر منافق هستند؟	۸
در محضر دو امام	۱۰
اموال ناپاک	۱۱
پاسخ شش سؤال	۱۳
سؤال اول: طلاق همسران پیامبر!	۱۳
سؤال دوم: مساحقه	۱۴
سؤال سوم: تأویل «إِخْلَعُ نَعْلَيْكَ»	۱۴
سؤال چهارم: تأویل «كَهَيْعَص»	۱۵
سؤال پنجم: انتخاب امام	۱۷
سؤال ششم: طمع ابوبکر و عمر	۱۸
سی و هفت سؤال مفضل درباره ظهور	۲۵
زمان مأموریت امام	۲۵
نحوه شناخت امام	۲۷
غلبه امام بر دیگر ادیان	۲۷
دین اجداد امام از انبیا	۲۸
ادیان چهارگانه	۲۹
سرزمین ظهور	۳۱
رؤیت امام هنگام ولادت	۳۱
اُنس امام در زمان غیبت	۳۲
آیا امام هنگام ظهور جوان است؟	۳۲
چگونگی ظهور	۳۳
یاران امام	۳۴

بیعت در عصر غیبت.....	۳۴
ماجرای فرو رفتن لشکر سفیانی در زمین بیداء....	۳۷
آشکار شدن جنیان و فرشتگان.....	۳۸
امام در مکه.....	۳۹
کوفه مقر امام.....	۴۰
محاکمه اولی و دومی.....	۴۱
شرح همه ستمها.....	۴۳
بغداد آن روز.....	۴۵
سید حسنی و مردان طالقان.....	۴۶
تجمع بزرگ یاران امام.....	۴۸
شکوه اهل بیت نزد پیامبر.....	۴۹
دادخواهی حضرت زهرا (علیها السلام).....	۵۰
دادخواهی امیر المؤمنین (علیه السلام).....	۵۳
دادخواهی امام حسن (علیه السلام).....	۵۴
دادخواهی امام حسین (علیه السلام).....	۵۷
محسن سقط شده.....	۵۷
شناسایی ائمه طاهرین از زبان قرآن.....	۵۹
دادخواهی سائر ائمه (علیهم السلام).....	۶۱
معنای آمرزش گناهان پیامبر.....	۶۳
نحوه غلبه پیامبر بر همه ادیان.....	۶۴
برگشت امام به کوفه.....	۶۴
ادای قرض شیعیان.....	۶۴
خراب نمودن مسجد معاویه.....	۶۵
مدت سلطنت امام.....	۶۵
امام مهدی در کلام معصومین (علیهم السلام).....	۶۷
چهل حکمت.....	۸۶
منابع.....	۹۵

اطلاعات کلی

نام: محمد بن الحسن.

کنیه: ابوالقاسم.

امام زمان هم نام و هم کنیه حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است. در روایات آمده است که شایسته نیست آن حضرت را با نام و کنیه، اسم ببرند تا آن گاه که خداوند به ظهورش زمین را مزین و دولتش را ظاهر گرداند.

لقاب: مهدی، خاتم، منتظر، حجت، صاحب الامر، صاحب الزمان، قائم و خلف صالح.

شیعیان در دوران غیبت صغری ایشان را "ناحیه مقدسه" لقب داده بودند. در برخی منابع بیش از ۱۸۰ لقب برای حضرت بیان شده است.

تاریخ ولادت: نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری.

برخی روز تولد آن حضرت را هشتم شعبان و برخی دیگر ۲۳ رمضان دانسته‌اند. سال تولد آن حضرت را نیز برخی ۲۵۶ و برخی ۲۵۸ دانسته‌اند.

محل تولد: سامرا.

نام مادر: نرجس. نام اصلی وی ملیکه، دختر یسوعای، فرزند قیصر روم است. برخی گفته‌اند که نام وی صیقل می‌باشد.

مدت امامت: امامت آن حضرت در دو مرحله است که به "غیبت صغری" و "غیبت کبری" شهرت یافته است.

مدت غیبت صغری از هنگام ولادت آن حضرت، در سال ۲۵۵ تا سال ۳۲۹ هجری، به مدت ۷۴ سال بوده است. و غیبت کبری از سال ۳۲۹ هجری آغاز و تاکنون ادامه یافته است. این غیبت همچنان ادامه دارد تا خواست خداوند متّان بر ظهور آن حضرت تعلق گیرد. در آن زمان، غیبتش به پایان می‌رسد و حکومت اسلامی، در سراسر جهان، به رهبری آن حضرت محقق می‌گردد.

تاریخ و سبب شهادت: امام زمان (عجل‌الله‌فرجه) هم اکنون زنده است و به خواست خدای متعال تا زمانی که قیام کند و جهان را از عدالت بهره‌مند سازد، زنده خواهد بود. سپس چند سال حاکم علی‌الاطلاق روی زمین خواهد گردید که مدت آن، در روایات، به طور مختلف، هفت، هشت، نه، ده و نوزده سال تعیین شده است که هر سال آن برابر با ده سال فعلی ما است. بنابراین اگر حکومتش هفت سال باشد، برابر با هفتاد سال ما خواهد بود.

ملاقات احمد بن اسحاق و سعد بن عبدالله با امام

سعد بن عبد الله قمی می گوید:

من شوق زیادی برای جمع آوری کتابهایی داشتم که مشتمل بر علوم مشکله و دقائق آنها باشد. می خواستم که با مطالعه آنها حقایق (مذهب شیعه) را به خوبی آشکار کنم، و از آن چه موجب اشتباه مردم می شود سخن نگویم. تا اگر با مخالفین طرف صحبت شدم، با مطالعه غوامض و مشکلات آن، بر وی غلبه یابم.

من سخت پابند مذهب شیعه اثنی عشری بوده و هنگام مناظرات با اهل تسنن از تأمین جانی و سلامتی خود چشم پوشیده، منتظر مناظره و هر گونه دعوا و دشمنی بودم، تا جایی که کار مناظره ما به دشمنی و ناسزا گفتن می کشید.

عیبهای آنها را می گفتم و از روی اعمال پیشوایان آنان پرده برمی داشتم، تا اینکه وقتی دچار یک نفر دانشمند ناصبی شدم که در کشمکش عقیده سختگیر و در دشمنی بسیار کینه توز و در جدل و پیروی از باطل از همه متعصب تر، و در سؤال از موضوعات دینی و علمی، از دیگران بدزبان تر، و در امور باطل از همه ثابت قدم تر بود.

ابوبکر در غار و علی (علیه السلام) در بستر!

یک روز ناصبی مزبور در اثنای مناظره به من گفت:
«ای سعد و ای بر تو و هم فکرانت که شما جماعت

رافضی‌ها (خارج شونده‌گان از دین) مهاجرین و انصار (خلفا) را سرزنش می‌کنید و خلافت آن‌ها را انکار می‌نمایید. این صدیق (ابوبکر) کسی است که به واسطه سابقه اسلامش بر تمام اصحاب پیامبر فائق گردید آیا نمی‌دانید که پیامبر او را به این منظور با خود به غار برد که می‌دانست او خلیفه بعد از وی است و اوست که از قرآن پیروی می‌کند و زمام امور مسلمین را بدست می‌گیرد و دفاع از ملت اسلام به او واگذار می‌شود؟ پراکندگی‌ها را سامان می‌بخشد، و از درهم ریختن کارها جلوگیری به عمل می‌آورد، و حدود الهی را جاری می‌سازد، و دسته دسته سپاه برای فتح بلاد شرک گسیل می‌دارد، و همان طور که به نبوت خود اهمیت می‌داد، برای منصب جانشین خود هم اهمیت قائل بود. می‌دانیم که هرگاه کسی در جایی پنهان می‌شود یا از کسی فرار می‌کند قصدش این نیست که جلب مساعدت و یاری کسی را نماید (یعنی پیامبر احتیاج به مساعدت و یاری علی (علیه‌السلام) نداشت!) بنابراین وقتی ما می‌بینیم پیامبر پناه به غار برد و چشم به مساعدت و کمک کسی هم نداشت، برای ما روشن می‌گردد که مقصود پیامبر این بود که ابوبکر را به عللی که شرح دادیم با خود به غار ببرد. و از این نظر علی را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن او باک نداشت! به همین جهت علی را با خود نبرد و بردن او برایش دشوار بود. مضافاً به این که می‌دانست اگر علی کشته شود، برای پیامبر مشکل نیست که دیگری را به جای وی تعیین کند تا در کارهای مشکل جای علی را بگیرد!»

ابوبکر و عمر منافق هستند؟

سعد بن عبد الله ادامه داد که: من در رد او پاسخهای گوناگونی دادم ولی او هر یک از آنها را نقض و رد می‌کرد، بعد گفت:

«ای سعد بگذار ایراد دیگری از شما بگیرم تا بینی شما رافضی‌ها به خاک مالیده شود! آیا شما عقیده ندارید که

ابوبکر صدیق که از پلیدی اوهام پیراسته است و عمر فاروق که مدافع ملت اسلام بود، نفاق خود را پنهان می‌داشتند و استدلال به شب عقبه^۱ می‌کنید؟ ای سعد! بگو بدانم ابوبکر و عمر از روی میل اسلام آوردند یا به-طور اجبار بود؟»

سعد گفت: برای برطرف ساختن این ایراد چاره‌ای اندیشیدم که تسلیم آن اشکال نشوم و بیم آن داشتم که اگر بگویم ابوبکر و عمر از روی میل اسلام آوردند، او بگوید: با این وصف دیگر پیدایش نفاق در دل آن‌ها معنی ندارد، چه که نفاق هنگامی به قلب آدمی راه می‌یابد که هیبت و هجوم و غلبه و فشار سختی انسان را ناچار سازد که بر خلاف میل قلبی خود تظاهر کند. چنان که خداوند در این آیه فرموده:

"فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ. لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا^۲ و اگر بگویم: آن‌ها با بی‌میلی و اجبار اسلام آوردند، مرا مورد سرزنش قرار می‌داد و می‌گفت موقع اسلام آوردن آنها شمشیری کشیده نشد که موجب وحشت آنها شود. ناچار عمداً از وی روی گردانیدم (و سخن نگفتم) در حالی که تمام اعضايم از شدت خشم آماس کرده بود، و جگر از غصه می‌خواست پاره شود. پیش از این واقعه من قریب چهل و چند مسأله از مسائل مشکله را که کسی نیافته بودم به من پاسخ دهد، در طوماری یادداشت کرده بودم، تا از احمد بن اسحاق (قمی) که

^۱ شب عقبه، شبی بود که پیغمبر اکرم از جنگ «تبوک» مراجعت می‌فرمود، و در حالی که عمار یاسر مهار شتر حضرت را بدست گرفته و حدیفه یمانی آن را میراند چند نفر نقابدار جلو آمده شتر حضرت را رم دادند و نزدیک بود پیغمبر بزمین بخورد: این چند نفر نقابدار، در کتب مربوطه شناسانده شده‌اند که چه کسانی بوده‌اند.

^۲ غافر / ۸۴: وقتی آنها از طرف ما فشار دیدند گفتند: ایمان بخدای یگانه آوردیم و از آنچه قبل ازین شرک میورزیدیم، دست برداشتیم. ولی ایمان آنها هنگامی که فشار ما را مشاهده کردند، بحال آنها سودی ندارد.

بهترین مردم شهر من (قم) و از خواص حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) بود، سؤال کنم.

در محضر دو امام

در آن موقع احمد بن اسحاق قمی به سفر سامره رفته بود، من هم پشت سر او حرکت کردم تا در سرایی به او رسیدم. وقتی با او مصافحه کردم گفتم: «خیر است!» گفتم:

«اولا خواستم خدمت شما برسم، و ثانيا طبق معمول سؤالاتی دارم که می‌خواهم جواب مرحمت کنید» احمد بن اسحاق گفت:

«تو با من باش زیرا من به شوق ملاقات امام حسن عسکری (علیه السلام) به سامره می‌روم و سؤالات مشکلی از تأویل و تنزیل قرآن دارم که می‌خواهم از آن حضرت بپرسم تو هم بیا و فرصت را غنیمت دان و از محضر مبارک آقا استفاده کن! چرا که وقتی به خدمت آن حضرت رسیدی دریایی خواهی دید که عجایب و غرایب آن به اتمام نمی‌رسد.»

به سامرا وارد شدیم و به در خانه آقا امام حسن عسکری (علیه السلام) رفتیم و اجازه ورود خواستیم، خادمی آمد و ما را به خانه برد. احمد بن اسحاق انبانی را که در پارچه‌ای بسته و صد و شصت کیسه درهم و دینار در آن بود و سر هر کیسه‌ای با مهر صاحبش بسته بود؛ روی دوش گذاشته و بدین گونه وارد خانه حضرت شدیم.

من نمی‌توانم مولا امام حسن عسکری (علیه السلام) را در آن لحظه که دیدم و نور رویش ما را تحت الشعاع قرار داد به چیزی جز اینکه بگویم مثل ماه شب چهارده بود تشبیه کنم.

طفلی که در خلقت و منظر به ستاره مشتری می‌ماند و موی سرش از دو سوی تا بگوشش می‌رسید و میان آن باز بود، همچون الفی که در بین دو واو قرار گیرد، روی زانوی راست امام نشسته بود و یک انار زرینی که

نقش‌های بدیعش در میان حلقه گوناگون و رنگارنگ آن می‌درخشید، و یکی از رؤسای اهل بصره به آن حضرت اهدا کرده بود، جلو امام نهاده بود. امام حسن عسکری (علیه‌السلام) قلمی در دست داشت و تا می‌خواست سطری در بیاضی که بدست گرفته بود بنویسد، آن طفل انگشتان حضرت را می‌گرفت، حضرت هم آن انار زرین را می‌انداخت روی زمین و طفل را بگرفتن و آوردن آن مشغول می‌نمود، تا مانع نوشتن حضرت نشود. (متضمن لهو و بازی برای حضرت صاحب است)

اموال ناپاک

ما به حضرت سلام کردیم، امام هم با ملاطفت جواب داد و اشاره کرد که بنشینیم. موقعی که حضرت از نوشتن نامه فارغ شد، احمد بن اسحاق، انبان را از میان پارچه بیرون آورد و جلو حضرت گذاشت. حضرت نگاهی به طفل نمود و فرمود:

«فرزند! مهر از هدایای دوستان و شیعیان بگیر!»
طفل گفت:

«آقا! آیا سزاوار است که دستی به این پاکی به طرف این هدایای آلوده و اموال پلید که حلال و حرام آن‌ها با هم مخلوط گشته است، دراز شود؟» حضرت به احمد بن اسحاق فرمود:

«ای پسر اسحاق! آن‌چه در انبان است بیرون بیاور تا فرزندم حلال آن را از حرام جدا کند!» چون کیسه اول را احمد بن اسحاق درآورد؛ طفل گفت:

«این کیسه فلانی پسر فلانی از فلان محله قم است، و شصت و دو دینار در آنست، چهل و پنج دینار آن از پول زمین سنگلاخی است که صاحبش فروخته و از برادرش به ارث برده بود، و چهارده دینارش از پول نه طاقه پارچه است، و سه دینار هم اجاره دکاکین است.»

امام حسن عسکری (علیه‌السلام) فرمود:

«راست گفתי فرزندم! به این مرد نشان بده که حرام آن چقدر است.» طفل گفت:

«یک دیناری که سکه ری دارد و در فلان تاریخ ضرب شده؛ و نقش یک رویش پاک گردیده همراه با قطعه زری که وزن آن ربع دینار است. درآور و ملاحظه کن! علت حرام بودن آن‌ها اینست که صاحب آن در فلان ماه و فلان سال یک من و ربع، نخ را وزن کرده و به یک نفر بافنده که همسایه او بود داد، بعد از مدتی دزد، آن‌ها را از بافنده دزدید، بافنده هم جریان را به صاحب نخ اطلاع داد ولی او تکذیبش نمود. سپس یک من و نیم نخ نازک‌تر از رشته خود که به او سپرده بود، به عنوان عوض از بافنده گرفت. آن‌گاه آن رشته را پارچه کرد و فروخت. و این دینار با آن قطعه زر، پول آن است!»^۳ وقتی احمد بن اسحاق در آن کیسه را گشود نامه‌ای میان دینارها بود که نام فرستنده و مقدار آن را همان طور که طفل گفت در آن نوشته بود و آن قطعه زر را با همان نشانی بیرون آورد. آن‌گاه احمد بن اسحاق کیسه دیگری بیرون آورد (پیش از آن که مهر آن را بگشاید) طفل گفت:

«این کیسه مال فلانی پسر فلانی ساکن فلان محله قم است و پنجاه دینار در آنست که برای ما حلال نیست دست به آن بزنیم!» حضرت فرمود:

«برای چه؟» طفل گفت:

«زیرا این، پول گندمی است که صاحب آن موقع تقسیم، با زارعی که شریک او بود، حیف و میل نمود به این نحو که وقتی سهم خود را برمی‌داشت پیمانانه را پر می‌کرد، و چون نوبت به شریکش می‌رسید، پیمانانه را کم می‌گرفت» امام حسن عسکری (علیه‌السلام) فرمود:

«راست گفתי فرزندم!» آن‌گاه حضرت فرمود:

^۳ این روایت از دو جهت اجمال دارد ۱- از جهت آنکه صاحب ریسمان آن ریسمان را به همسایه جولای خود قرض داده بوده است یا آنکه امانت سپرده بوده است یا آنکه برای یافتن باو داده و احکام اینها از نظر ضمانت باهم فرق دارد ۲- از جهت اینکه حکم بتحريم بهای آن جامه برای تحريم بی‌مورد بوده یا برای آنکه بیش از وزن دریافت کرده است یا برای آنکه ریسمان بهتری دریافت کرده است و هر صورت از اینها حکم مخصوص دارد.

«ای پسر اسحاق تمام این پول‌ها را جمع کن و به صاحبانش برگردان یا سفارش کن که به آن‌ها برسانند. ما احتیاجی به آن‌ها نداریم و فقط پارچه آن پیر زن را بیاور!» احمد بن اسحاق گفت:
«آن پارچه را من در خورجین گذاشته بودم و اصلاً فراموش کرده بودم.» وقتی او رفت که آن را بیاورد، امام حسن عسکری (علیه السلام) نگاهی به من نمود و فرمود:

پاسخ شش سؤال

«ای سعدا! تو برای چه آمده‌ای؟» عرض کردم:
«احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت آقایم نمود.» فرمود:
«مسائلی را که می‌خواستی بپرسی چه کردی؟» عرض کردم:
«آقا هم‌چنان بدون جواب مانده است!» فرمود:
«آن چه به نظرت می‌رسد از نور چشم من سؤال کن!» و با دست مبارک اشاره به همان طفل نمود. من روی به آقازاده نموده و عرض کردم:

سؤال اول: طلاق همسران پیامبر!

«آقا و آقازاده ما! از اجداد شما برای ما روایت کرده‌اند که پیامبر خدا اختیار طلاق زنان خود را به دست امیر المؤمنین داده بود. حتی روایت شده که علی (علیه السلام) در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که اسلام و پیروان آن را گرفتار فتنه خود نمودی و فرزندان خود را از روی نادانی به سراشیب مرگ افکندی، اگر خود برمی‌گردی که هیچ و گرنه تو را طلاق می‌دهم؛ با اینکه مرگ پیامبر، زن‌های آن حضرت را طلاق داده بود.» امام زمان (علیه السلام) پرسید:
«طلاق به معنی چیست؟» عرض کردم:
«یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد)» فرمود:
«اگر رحلت پیامبر زن‌های او را یله و رها کرده بود، پس

چرا جایز نبود که آن‌ها بعد از پیامبر شوهر کنند؟»
عرض کردم:

«زیرا خداوند متعال ازدواج آن‌ها را (بعد از پیامبر) حرام کرده بود.» فرمود:

«چگونه این امکان دارد و حال آن که رحلت ایشان آن‌ها را رها گردانیده بود؟» عرض کردم:

«آقازاده عزیز! معنی طلاقى که پیامبر حکم آن را واگذار به امیر المؤمنین نمود چیست؟» فرمود:

«خداوند متعال مقام زنان پیامبر را بزرگ داشت و آن‌ها را به شرف مادری مؤمنین فائز گردانید، پیامبر هم به امیرالمؤمنین فرمود:

«یا علی! این شرافت، برای آن‌ها خواهد بود تا وقتی که اطاعت می‌کنند، ولی هر کدام بعد از من نافرمانی خداوند را کردند و علیه تو سر به شورش برداشتند، آن‌ها را آزاد بگذار تا اگر بخواهند با دیگری ازدواج کنند و از مقام ام المؤمنینی ساقط گردند.»

سؤال دوم: مساحقه

عرض کردم:

«فاحشه مبینه‌ای که اگر زنی در ایام عده مرتکب گردد، مرد می‌تواند او را بیرون کند. چیست؟» فرمود:

«مقصود از فاحشه مبینه، مساحقه (هم‌جنسبازی زنان) است نه زنا دادن. زیرا زنی که زنا داد و حد بر او جاری شد، اگر کسی بخواهد با وی ازدواج کند به واسطه حدی که به او زده‌اند، مانعی ندارد. ولی اگر مساحقه نمود باید او را سنگسار کرد. سنگسار کردن برای زن ذلت و خواری است؛ چون کسی را که خداوند دستور سنگسار کردنش داده است، خوار و رسوا گردانیده و هر کس را خدا خوار کند، او را از خود دور نموده است، لذا کسی نمی‌تواند که او را نزدیک گرداند.»

سؤال سوم: تأویل «إِخْلَعُ نَعْلَيْكَ»

عرض کردم:

«یا ابن رسول الله! اینکه خداوند به حضرت موسی فرمود: «إِخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى»^۴ مقصود چه بوده؟ فقهای فریقین (شیعه و سنی)، عقیده دارند نعلین حضرت موسی از پوست مردار بوده است!» فرمود:

«هر کس این عقیده را داشته باشد، به موسی (علیه السلام) افترا بسته و آن پیامبر را جاهل دانسته است. چون مطلب از دو حال بیرون نیست، یا نماز خواندن موسی (علیه السلام) با آن نعلین جایز بوده یا جایز نبوده؟ اگر نمازش صحیح بوده پوشیدن آن کفش در آن زمین هم برای او جایز بوده است، زیرا هر قدر آن زمین مقدس و پاک باشد، مقدس تر و پاکتر از نماز نیست و چنانچه پاک خواندن موسی (علیه السلام) با آن نعلین جایز نبوده، ایراد به موسی وارد می شود که حلال و حرام خدا را نمی دانسته، و از آن چه نماز با آن جایز است و آن چه جایز نیست اطلاع نداشته است، و این نسبت به پیامبر خدا، کفر است.» عرض کردم:

«آقا! تأویل آن چیست؟» فرمود:

«موسی (علیه السلام) در آن بیابان مقدس با خدا مناجات نمود، و عرض کرد: «پروردگارا من محبت خود را نسبت به تو خالص گردانیده ام و دلم را از غیر تو شستشو داده ام» در عین حال علاقه زیادی به زن خود داشت! خداوند فرمود: فَأَخْلَعْ نَعْلَيْكَ (نعلینت را از پا درآور!) یعنی اگر دوستی تو نسبت به من خالص است، و دلت را از توجه به غیر من شستشو داده ای، ریشه محبت زن و فرزندان را از دل بکن!»

سؤال چهارم: تأویل «کهیعص»

عرض کردم:

«یا ابن رسول الله! تأویل کهیعص چیست؟!» فرمود:
«این حروف از اخبار غیبی است که خداوند به اطلاع

^۴ طه / ۱۲: نعلینت را بیرون بیاور که در سرزمین مقدس قرار گرفته ای

زکریا (علیه السلام) بنده‌اش رسانید، سپس آن را برای محمد (صلی الله علیه و آله) نیز حکایت کرد و آن بدین گونه بود: زکریا از خداوند خواست که اسامی پنج تن را به او بیاموزد پس جبرئیل آمد و آن را به وی یاد داد، از آن روز هر وقت زکریا اسامی محمد و علی و فاطمه و حسن را به زبان می‌آورد مسرور می‌شد و غمهایش برطرف می‌گردید، ولی چون نام حسین را به زبان می‌آورد، چندان می‌گریست که گلویش می‌گرفت و نفسش قطع می‌شد. زکریا گفت:

«خداوند! مرا چه می‌شود که هرگاه اسامی آن چهار تن را می‌برم غم‌هایم تسکین می‌یابد ولی وقتی نام حسین را می‌برم اشکم جاری می‌گردد!» خداوند متعال داستان آن را به وی اطلاع داد و فرمود:

«کهیعیص. کاف اسم کربلا، و ها هلاک عترت پیامبر و یاء یزید پلید ظالم به حسین و عین عطش آن حضرت و صاد صبر آن بزرگوار است.» چون زکریا این را شنید، تا سه روز از مسجدش خارج نشد، و مانع شد که مردم نزد او بیایند. در این سه روز مرتب گریه و زاری می‌نمود و در آن حال می‌گفت:

«خدایا! آیا بهترین فرد خلقت را به مصیبت اولادش دردمند می‌سازی؟! خدایا! مگر این مصیبت را در آستان او نازل می‌کنی؟! خدایا! مگر جامه این مصیبت و اندوه را بر علی و فاطمه می‌پوشانی؟! خدایا! آیا اندوه و درد این مصیبت را بر ساحت آن دو نازل می‌کنی؟! آن‌گاه گفت: پروردگارا! پسری به من روزی فرما که در این سن پیری چشمم به او روشن گردد و او را وارث و جانشین من کن و او را برای من مثل حسین برای محمد (صلی الله علیه و آله) قرار بده. وقتی او را به من ارزانی فرمودی، مرا مفتون محبت او گردان. سپس مرا در مرگ او مبتلا کن چنان‌که محمد حبیب خود را در مرگ فرزندش سوگوار می‌سازی!» خداوند یحیی را به او موهبت فرمود و زکریا را در مرگ او عزادار ساخت. مدت حمل یحیی شش ماه و حسین (علیه السلام) نیز

چنین بود.»

سؤال پنجم: انتخاب امام

عرض کردم:

«آقا! چه مانع دارد که مردم خودشان امامی برای خود انتخاب کنند؟» فرمود:

«امام مصلح یا مفسد؟» عرض کردم:

«البته امام مصلح» فرمود:

«آیا امکان دارد که مردم به نظر خود امام مصلحی را انتخاب نمایند ولی در واقع مفسد باشد؟» گفتم:

«آری!» فرمود:

«همین علت است که مردم نمی‌توانند امام انتخاب کنند. اکنون با دلیلی که به واسطه آن برای عقلت و ثوق و اطمینان حاصل شود، برای تو شرح می‌دهم: آیا پیامبرانی که خداوند آن‌ها را از میان خلق برگزید و کتاب‌های آسمانی بر آن‌ها نازل فرمود و با وحی و عصمت تأیید کرد، مانند موسی و عیسی که سرآمد مردم عصر خود بودند و در انتخاب (نماینده خدا) از آن‌ها داناترند، همه با وفور عقل و کمال (دانشی که داشتند) امکان دارد که منافقی را به گمان اینکه مؤمن است انتخاب کنند؟» عرض کردم:

«نه، ممکن نیست!» فرمود:

«این موسی کلیم خداست که با همه وفور عقل و کمال و علم و نزول وحی بر او، هفتاد مرد را از میان اعیان قوم و بزرگان امتش انتخاب کرد تا آن‌ها را به میقات پروردگارش ببرد، با اینکه شکی در ایمان و اخلاص آن‌ها نداشت؛ مع هذا آن‌ها منافق از کار درآمدند. خداوند می‌فرماید: «وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» تا آن‌جا که می‌فرماید: «قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ»^۵ و وقتی

^۵ اعراف / ۱۵۵: موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات ما انتخاب کرد- آنها گفتند ما بتو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه علنا خدا را به بینیم. پس صاعقه‌ای آمد و آنها را بکیفر ظلم خود گرفت.

ما می‌بینیم کسی که خداوند او را برای پیامبری برگزیده، اشخاص مفسد انتخاب کرد؛ در حالی که گمان می‌کرده افراد صالح انتخاب نموده است، یقین می‌کنیم که انتخاب نماینده خدا، حق ذات اقدس الهی است که از آن چه در سینه‌ها نهفته و در دل‌ها جای گرفته است، اطلاع دارد. وقتی پیامبر برگزیده خدا در مقام انتخاب، افراد فاسد را انتخاب کند، به‌طور حتم مهاجرین و انصار هم از این خطر برکنار نبودند.»

سؤال ششم: طمع ابوبکر و عمر

سپس فرمود:

«ای سعد! وقتی دشمن به تو گفت که: «پیامبر، از این جهت انتخاب شده این امت (ابوبکر) را با خود به غار برد که او خلیفه بعد از وی است و اوست که از قرآن پیروی می‌کند و زمام امور مسلمین را بدست می‌گیرد، و دفاع از ملت اسلام به او واگذار می‌شود، و اوست که پراکندگی‌ها را سامان می‌بخشد و از درهم ریختن کارها جلوگیری به عمل می‌آورد، و حدود الهی را جاری می‌سازد، و دسته دسته سپاه برای فتح بلاد شرک گسیل می‌دارد. پیامبر همان‌طور که به نبوت خود اهمیت می‌داد، برای منصب جانشینی خود هم اهمیت قائل می‌شد، زیرا هر گاه کسی از چیزی فرار می‌کند و در جایی پنهان می‌شود، قصدش این نیست که کسی او را مساعدت و یاری کند و از این نظر علی را در بستر خود خوابانید که از کشته شدن او باک نداشت، به همین جهت علی را با خود نبرد و بردن او را برای خود دشوار می‌دانست! مضافاً به اینکه پیامبر می‌دانست اگر علی کشته شود، برای او مشکل نیست که دیگری را به جای علی منصوب دارد تا در کارهای دشوار که علی به درد می‌خورد، به کار آید.» چرا در جواب او نگفتی:

«مگر پیامبر نفرموده است: مدت خلافت بعد از من سی سال است و این مدت را وقف عمر این چهار نفر کرد که به عقیده شما خلفای راشدین هستند؟» اگر این را

می گفتی، ناگزیر از این بود که بگوید:

«آری!» آن گاه به او می گفتی:

«آیا این طور نیست که پیامبر چنان که می دانست، خلافت را بعد از وی ابوبکر و بعد از ابوبکر، عمر و بعد از عمر، عثمان تصاحب می کند و بعد از عثمان از آن علی است؟» باز هم ناچار بود بگوید:

«آری!» سپس به وی می گفتی:

«بنا بر این بر پیامبر لازم بود که این چهار نفر را به ترتیب با خود به غار ببرد و همان طور که به ابوبکر مهربانی کرد نسبت به بقیه هم مهربانی کند و با بردن ابوبکر به تنهایی مقام سه نفر دیگر را پایین نمی آورد و آن ها را خوار نمی کرد!» وقتی ناصبی مزبور پرسید:

«آیا اسلام آوردن ابوبکر و عمر به میل انجام گرفت یا بطور اجبار؟» چرا به وی نگفتی:

«نه به میل انجام گرفت و نه به طور اجبار، بلکه از روی طمع اسلام آوردند! زیرا ابوبکر و عمر با قوم یهود مجالست می نمودند و اخبار تورات و سایر کتبی را که از پیش بینی های هر زمان تا ظهور محمد (صلی الله علیه و آله) و پایان کار او خبر می داد، از آن ها می گرفتند؛ و یهود گفته بودند که: «محمد بر عرب مسلط می گردد، چنان که بُختِ نصر بر بنی اسرائیل مسلط گشت و بالاخره بر عرب پیروزی می یابد، همان طور که بُختِ نصر بر بنی اسرائیل پیروز گردید. با این فرق که بُختِ نصر در ادعای خود دروغ گو بود!» آن ها (ابوبکر و عمر) هم آمدند نزد پیامبر و او را در امر گواهی گرفتن از مردم به گفتن «أشهد ان لا آله الا الله» کمک کردند، و به طمع این که بعد از بالا گرفتن کار پیامبر از جانب حضرتش به حکومت شهری نائل گردند، با وی بیعت نمودند، و چون از نیل به مقصد خود مأیوس گشتند نقاب بستند و با عده ای از منافقین امثال خود از عقبه بالا رفتند که پیامبر را به قتل رسانند، اما خداوند نیرنگ آن ها را به هم زد؛ و به حال کینه خود وا گذاشت و به مقصود خود نرسیدند. چنان که طلحه و زبیر هم

آمدند نزد علی (علیه السلام) و با او بیعت کردند و هر یک طمع داشتند که از جانب آن حضرت به حکومت شهری برسند، و چون مأیوس گشتند، نقض بیعت کردند و بر وی شوریدند و خداوند هر یک از آنها را به سرنوشت سایرین که نقض بیعت کرده بودند، رسانید.»

در این موقع حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) با آفازاده برخاستند و مهیای نماز شدند. من از خدمت آنها رخصت طلبیده بیرون آمدم و رفتم بینم احمد بن اسحاق کجا رفت. در میان راه او را دیدم که گریه می کند. پرسیدم:

«چرا گریه می کنی؟» گفت:

«پارچه ای که حضرت آن را خواست (که مال پیرزنی بود)، گم کرده ام.» گفتم:

«طوری نیست برو به حضرت بگو» او هم رفت خدمت حضرت و بعد در حالی که تبسمی بر لب داشت و صلوات می فرستاد بیرون آمد. پرسیدم:

«ها! چه شد؟» گفت:

«دیدم پارچه کذایی زیر پای حضرت پهن است و امام روی آن نماز می خواند» ما هم خدا را شکر کردیم. بعد از آن چند روز به منزل آقا آمد و رفت کردیم و طفل را پیش آقا ندیدیم. روز آخر که خواستیم با حضرت وداع کنیم وقتی من به خدمت حضرت رسیدم، احمد بن اسحاق در مقابل حضرت ایستاد و عرض کرد:

«یا بن رسول الله! وقت حرکت ما نزدیک و اندوه ما زیاد است، ما از خداوند مسألت می داریم که رحمت خود را بر جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت سیده النساء و بر دو آقای اهل بهشت عمو و پدرت و ائمه طاهرین بعد از آنها: پدران بزرگوارت و وجود اقدسست و فرزند عزیزت، پی در پی نازل کند، و امیدواریم که پیوسته خداوند مقام باعظمت شما را بالا برد و دشمنان را ذلیل گرداند، و این سفر را آخرین زیارت من قرار ندهد!» وقتی احمد بن اسحاق این جمله

را بر زبان راند، چشمان آن حضرت پر از اشک شد به طوری که قطرات آن بر رخسار مبارکش جاری گشت، آن گاه فرمود:

«ای پسر اسحاق! در این دعا اصرار مکن که در مراجعت به لقای پروردگار نائل می شوی!» از شنیدن این سخن احمد بن اسحاق به زمین افتاد و غش کرد، وقتی به هوش آمد، عرض کرد:

«آقا! شما را به خدا و به جدت قسم می دهم مرا مفتخر کنید به پارچه ای که آن را کفن خود کنم.» حضرت دست برد زیر فرش و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: «این را بگیر و جز این خرج مکن و آن چه را خواستی (کفن) از دست نخواهی داد، زیرا خداوند پاداش کسانی را که اعمال نیک کنند، ضایع نمی گرداند.» بعد از آن که از خدمت حضرت مرخص شدیم و به سه فرسخی شهر (حلوان) رسیدیم احمد بن اسحاق تب کرد و سخت مریض شد، به طوری که از بهبودی خود مأیوس گشت موقعی که به حلوان رسیدیم و در یکی از کاروانسراها منزل کردیم، احمد بن اسحاق مردی از همشهریان خود را که ساکن آنجا بود، طلبید و سپس گفت:

«امشب از اطراف من متفرق شوید و مرا تنها بگذارید!» ما هم از او دور شدیم و هر کدام به خوابگاه خود برگشتیم. نزدیک های صبح که چشم گشودم، کافور، خادم امام حسن عسکری (علیه السلام) را دیدم که روبروی من ایستاده و می گوید:

«خداوند عزای شما را نیکو و به عوض مصیبتی که به شما رسیده پاداش نیک عطا فرماید، ما از غسل و کفن همسفر شما فارغ شدیم. برخیزید و او را دفن کنید، که او در نزد آقای شما مقام بزرگی دارد.» سپس از نظر ما غائب گردید. ما بر بالین احمد بن اسحاق جمع شدیم و به گریه و زاری پرداختیم تا آن که او را دفن نمودیم.^۶

^۶ محدث عالیقدر مرحوم حاج میرزا حسین نوری در کتاب «نجم الثاقب» باب ششم مینویسد:

حلوان، همین (سرپل) ذهاب معروف است که در راه کرمانشاهان است به بغداد، و قبر آن معظم در نزدیک رودخانه آن قریه است بفاصله هزار قدم تقریباً از طرف جنوب و بر آن قبر، بنای محقری است خراب؛ و از بی‌همتای و بی‌معرفتی اهل ثروت اهالی، بلکه اهل کرمانشاه و مترددین چنین بی‌نام و نشان مانده و از هزار نفر (بلکه امروز از هر ده هزار نفر) زوار یکی بزیارت آن بزرگوار نمیرود. با آنکه کسی را که امام خادم خود را به طی الارض با کفن برای تجهیز او بفرستد و مسجد معروف قم را بامر آن جناب بنا کند و سال‌ها وکیل آن حضرت در آن نواحی باشد، بیشتر و بهتر از این باید با او رفتار کرد و قبرش را مزار معتبری باید قرار داد که از برکت صاحب قبر و بتوسط او بقیضهای الهیه برسند»

ساختمان قدیمی این بنا در اثر جنگ ویران شد و هم اکنون بارگاهی باشکوه و متناسب با شخصیت آن بزرگوار برپا شده‌است. صحن زیبای حرم که در قسمت شرقی آن قرار دارد با درختان زیبای اکالیپتوس در اعیاد مذهبی به عنوان مصلی استفاده می‌شود. در قسمت دیگری از صحن و اطراف آن قبرستان شهر قرار دارد. هم اکنون این بارگاه در مرکز شهر سرپل ذهاب واقع شده است.

^۷ علامه مجلسی می‌فرماید: نجاشی بعد از توثیق سعد بن عبد الله و حکم بجلالت قدر او می‌گوید:

«وی حضرت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) را دیده است. بعضی از علما را دیدم که ملاقات سعد و امام را تضعیف میکردند و میگفتند این حکایت را ساخته‌اند و باو نسبت داده‌اند». ولی من (علامه مجلسی) می‌گویم:

«شیخ صدوق از عده‌ای که نجاشی اشاره کرده و شناخته نشده‌اند، داناتر بصحت اخبار و اطمینان بآن‌هاست. اخباری را که متن آن‌ها گواهی بصحت آن میدهد، نمیتوان بمجرد گمان و توهم، مردود دانست، بخصوص که سعد بن عبد الله زمان امام حسن عسکری (علیه‌السلام) را درک کرده و امکان دارد که آن حضرت را دیده باشد. زیرا تقریباً او چهل سال بعد از رحلت حضرت، بدو حیات گفت. این کار بمنظور پائین آوردن مقام اخبار و عدم وثوق باخبر و ناشی از قلت معرفت در حق ائمه اطهار است، زیرا ما دیده‌ایم که وقتی اخباری که مشتمل بر معجزات غریبه است، چون بدست عده‌ای مجهول الحال میرسد، یا خود آن اخبار را مورد انتقاد قرار میدهند و یا از روایان آن عیبجوئی میکنند، بلکه من می‌گویم جرم اکثر روایانی که بآن‌ها نسبت قح و عیب داده‌اند، چیزی جز نقل این گونه اخبار نیست.

آقای علی دوانی در کتاب مهدی موعود که ترجمه تحقیقی جلد سیزدهم بحارالانوار (چاپ افست قدیمی بحار که ۲۵ جلد است) است می‌گوید:

داستان احمد بن اسحاق و سعد بن عبد‌الله اشعری، چنان که از نظرخوانندگان گذشت متضمن مطالب جالب و سودمند است مع هذا عده‌ای از دانشمندان ما قبل از نجاشی و بعد از وی در صحت آن دچار تردید شده‌اند. آنچه موجب تردید آنها گشته، نخست استبعاد (دور انگاشتن) ملاقات سعد بن عبد‌الله با حضرت عسکری (علیه‌السلام) و دوم زنده بودن احمد بن اسحاق در سنوات بعد از رحلت آن حضرت است.

برای توضیح این دو مطلب متذکر می‌شویم که: وفات سعد بن عبد‌الله بگفته نجاشی در سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ هجری روی داده و در واقع چهل سال بعد از امام حسن عسکری (علیه‌السلام) زنده بوده و بگفته مؤلف عالیقدر امکان اینکه وی حضرت را دیده باشد هست.

و در خصوص زنده بودن احمد بن اسحاق بعد از رحلت عسکری (علیه‌السلام) می‌گوئیم: از روایت صفحه ۴۳۴ که شیخ کشی از ابو عبد‌الله بلخی نقل می‌کند، و توقیعی که شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از ناحیه مقدسه امام زمان برای احمد بن اسحاق نقل کرده و در صفحات آخر کتاب ذکر می‌شود.

و روایتی که «نجم الثاقب» در باب ششم از «دلائل الامامه» طبری شیعی باین مضمون نقل می‌کند که:

«چون امام حسن عسکری (علیه‌السلام) وفات یافت، احمد بن اسحاق از طرف امام زمان در سمت وکالت خود ایفا شد، و توقیعات آن حضرت بوی میرسید. وقتی رخصت خواست که از سامره بقم مراجعت کند، حضرت ضمن توقیعی اجازه داد؛ ولی نوشته بود که وی بقم نمیرسد، و در بین راه بیمار شده و وفات می‌کند سپس که بحلوان رسید مریض شد و همان جا رحلت کرد و مدفون گردید» از این سه روایت و قرائن دیگر استفاده می‌شود که:

۱- احمد بن اسحاق سال‌ها بعد از حضرت عسکری (علیه‌السلام) زنده بود و در زمان وکالت حسین بن روح که در سال ۳۰۴ بجای محمد بن عثمان بنیابت رسید، رحلت کرده است.

۲- احمد بن اسحاق در سفر سامره از امام تقاضای کفنی نموده و حضرت هم برای او فرستاده است، و فرموده که بقم نمیرسی و او چنان که امام فرموده بود، در حلوان مریض و همان جا بدرود حیات گفت، و امام هم، حضرت ولی عصر بوده؛ نه امام حسن عسکری علیهما السلام.

۳- سعد بن عبد‌الله خود توقیع آخر کتاب را از احمد بن اسحاق نقل می‌کند که دلیل است، احمد بن اسحاق در نظر سعد بن عبد‌الله، بعد از امام حسن عسکری علیه السلام زنده بود.

با در نظر گرفتن این جهات می‌توان گفت: که در نقل حدیث مفصل سعد بن عبد الله که بعضی بخاطر زنده بودن احمد بن اسحاق بعد از حضرت عسکری آن را ساختگی و خلاف واقع دانسته‌اند، اشتباه و خلطی از ناحیه کاتب یا راوی روی داده باشد. باین معنی که حضرت امام حسن عسکری (علیه‌السلام) هنگام وداع احمد بن اسحاق که عرض کرده بود: «میدوارم خداوند این سفر را آخرین زیارت من قرار ندهد» فرمود: «ای احمد بن اسحاق در این دعا اصرار مکن که در مراجعت بلقائی پروردگار نائل میشوی» و با شنیدن آن احمد بن اسحاق نقش بر زمین شد و غش کرد حضرت از مرگ خود خبر داده بود نه وفات احمد بن اسحاق، و بیهوش شدن احمد بن اسحاق هم با آن مقام علمی و معنوی، بخاطر اطلاع از مرگ حضرت بوده نه مردن خویش؛ و تقاضای کفن هم برای این بوده که میدانسته دیگر حضرت را نمی‌بیند بنظر میرسد که داستان سعد بن عبد الله تا همین جا ختم شده، ولی راوی و یا کاتب، دنباله آن را بعنوان پایان کار احمد بن اسحاق از راوی دیگر نقل کرده و باین داستان ملحق ساخته است، البته احتمال، این هم میرود که سعد بن عبد الله دو سفر با احمد بن اسحاق بسامره رفته باشد یکی در زمان حضرت عسکری (علیه‌السلام) که شرح آن به تفصیل در اینجا مسطور گشت و دوم بعد از رحلت آن حضرت؛ موضوع کافور خادم هم امکان دارد که سعد یا راوی دیگر در خواب دیده باشد، که خبر مرگ و غسل و کفن احمد بن اسحاق را بآنها داده باشد. بخصوص که می‌گوید: نزدیکی‌های صبح که چشم گشودم کافور را دیدم، و بعد از نظرم غائب گردید» بهر حال بسیار مستبعد می‌نماید که این داستان اصلی نداشته باشد و شیخ صدوق که خود در حدود ده سال بعد از احمد بن اسحاق و سعد بن عبد الله متولد شده است، با آن بصیرت و تسلط و احاطه‌ای که بحدیث و رجال حدیث داشته آن را در کتاب پرارزشی مانند «کمال الدین» نقل کرده باشد.

سی و هفت سؤال مفضل درباره ظهور

مفضل بن عمر سی و هفت سؤال را که عمدتاً درباره ظهور امام عصر (عجل الله فرجه) است مطرح نموده و امام نیز پاسخ می‌گویند. این حدیث طولانی‌ترین حدیث در زمینه ظهور است.

زمان مأموریت امام

از مفضل بن عمر روایت شده است که گفت: از آقایم حضرت صادق (علیه السلام) پرسیدم: «آیا مأموریت مهدی منتظر، وقت معینی دارد که باید مردم بدانند کی خواهد بود؟» فرمود: «حاشا که خداوند وقت ظهور او را طوری معین کند که شیعیان ما آن را بدانند.» عرض کردم: «آقای من! برای چه؟» فرمود:

«زیرا وقت ظهور او همان ساعتی است که خداوند می‌فرماید: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا؛ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۸ این همان ساعتی است که خدا

^۸ اعراف / ۱۸۷: درباره قیامت از تو سؤال می‌کنند، کی فرامی‌رسد؟! بگو: «علمش فقط نزد پروردگار من است و هیچ کس جز او (نمی‌تواند) وقت آن را آشکار سازد (اما قیام قیامت، حتی) در آسمان‌ها و زمین، سنگین (و بسیار پر اهمیت) است.»

فرموده: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا» و هم فرموده: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» بنا برین علم آن نزد هیچ کس نیست. و در آیه دیگر فرمود: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» و نیز فرمود: «افْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ^۹» و هم فرمود: «مَا يَذْرِبُكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ^{۱۰}» عرض کردم:

«معنی یمارون، چیست؟» فرمود:

«یعنی مردم می گویند قائم کی متولد شده و چه کسی او را دیده، و حالا کجاست و چه وقت آشکار می شود؟ اینها همه عجله در امر خدا و شک در قضای الهی و دخالت در قدرت اوست اینان کسانی هستند که در دنیا زیان می برند و پایان بد از آن کافران است.» عرض کردم:

«آیا وقتی برای آن تعیین نشده؟» فرمود:

«ای مفضل! نه من وقتی بر آن معین می کنم و نه هم وقتی برای آن تعیین شده است! هر کس برای ظهور مهدی ما وقت تعیین کند، خود را در علم خداوند شریک دانسته و (به ناحق) ادعا کرده که توانسته است بر اسرار خدا آگاهی یابد! خداوند هر سری داشته آن را برای این مردمان - که قلب هایش معکوس شده و گمراه گشته اند و از خداوند و اولیاء او روی بر تافته اند

^۹ محمد / ۱۸: آیا آنها [کافران] جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان فرا رسد (آن گاه ایمان آورند)، در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است.

^{۱۰} قمر / ۱: قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت!

^{۱۱} شوری / ۱۷ و ۱۸: شاید ساعت (قیام قیامت) نزدیک باشد! کسانی که به قیامت ایمان ندارند درباره آن شتاب می کنند ولی آنها که ایمان آورده اند پیوسته از آن هراسانند، و می دانند آن حق است آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می کنند، در گمراهی عمیقی هستند.

– محقق خواهد ساخت و هر خبری که خداوند بعضی از مردم را مخصوص آن نموده است، قطعاً آن بندگان باید به آن خبر برسند. زیرا که خدا همه وقت با بندگان است. آن اسرار که به آنها می‌دهد برای این است که بر آنها حجت باشد.»

نحوه شناخت امام

پرسیدم: «در وقت ظهورش چگونه است؟» فرمود: «ای مفضل! او در وضع شبهه‌ناکی آشکار می‌شود، تا این‌که امرش روشن شود و نامش بالا رود و کارش آشکار گردد، و نام و کنیه و نسبش برده شود، و آوازه او در زبان پیروان حق و باطل و موافقین و مخالفین زیاد برده می‌شود؛ تا این‌که به واسطه شناختن او حجت بر مردم تمام شود. به علاوه ما داستان ظهور او را برای مردم نقل کرده‌ایم و نشان داده‌ایم و نام و نسب و کنیه او را برده و گفته‌ایم که: او هم‌نام جدش پیامبر خدا و هم کنیه اوست تا مبدا مردم بگویند اسم و کنیه و نسب او را شناختیم، به خدا سوگند کار او به واسطه روشن شدن نام و نسب و کنیه‌اش که بر زبان‌های مردم بالا گرفته، متحقق می‌شود. به طوری که آن را برای یک دیگر بازگو می‌کنند. همه این‌ها برای اتمام حجت بر آن‌هاست. آن‌گاه همان طور که جدش وعده داده، خداوند او را ظاهر می‌گرداند خداوند می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^{۱۲}»

غلبه امام بر دیگر ادیان

مفضل می‌گوید پرسیدم:
«آقای من! تأویل «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

^{۱۲} توبه / ۳۳؛ صف / ۹: او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!

الْمُشْرِكُونَ» چیست؟ (یعنی چگونه امام زمان بر همه ادیان غالب می‌شود)» حضرت فرمود:
 «تَأْوِيلُ أَنْ أَيْنَ آيَةُ اسْت: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ
 وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»^{۱۳} «ای مفضل به خدا قسم! اختلاف را از میان ملل و ادیان برمی‌دارد و همه دین‌ها یکی می‌شود چنان که خدا فرموده: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^{۱۴} و هم فرموده: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^{۱۵}»

دین اجداد امام از انبیا

پرسیدم:

«آقای من! آیا دینی که پدران او ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد داشتند، همان دین اسلام بود؟»
 فرمود:

«آری همین دین اسلام بود، نه غیر آن!» عرض کردم:
 «دلیلی از قرآن بر این مطلب دارید؟» فرمود:
 «آری از اول تا آخر قرآن پر از دلیل است: از جمله آیه: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» می‌باشد. و دیگر این آیه: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ»^{۱۶} و دیگر آیه‌ای است که خداوند در داستان ابراهیم و اسماعیل از زبان آن‌ها نقل می‌کند که گفتند: «وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً»^{۱۷} و دیگر این آیه در داستان فرعون است که می‌فرماید: «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ

^{۱۳} بقره/ ۱۹۳؛ انفال/ ۳۹: و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد.

^{۱۴} آل عمران/ ۱۹: دین در نزد خدا، اسلام است.

^{۱۵} آل عمران/ ۸۵: و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت، از زیانکاران است.

^{۱۶} حج/ ۷۸: از آیین پدران ابراهیم پیروی کنید خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید.

^{۱۷} بقره/ ۱۲۸: پروردگار! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده! و از دودمان ما، امتی که مسلمان باشند.

الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ
 وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.^{۱۸}» و در داستان سلیمان و بلقیس
 ملکه سبا می فرماید: «وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ»^{۱۹} و چون
 بلقیس به نزد سلیمان آمد گفت: «أَسَلَّمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ
 لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»^{۲۰} و قول عیسی است: «مَنْ أَنْصَارِي
 إِلَيَّ اللَّهُ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ
 بِأَنَا مُسْلِمُونَ.»^{۲۱} و در آیه دیگر می فرماید: «وَلَهُ أَسْلَمَ
 مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا»^{۲۲} و در داستان
 لوط می فرماید: «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ
 الْمُسْلِمِينَ.»^{۲۳} و در آیه دیگر می فرماید: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ
 وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا تَا أَنْجَا كَمَا فِي الْفُرْقَانِ»^{۲۴} و در آیه دیگر می فرماید:
 «أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ تَا أَنْجَا كَمَا
 فِي الْفُرْقَانِ»^{۲۵} می فرماید وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.»

ادیان چهارگانه

عرض کردم: «آقای من! ادیان چند تا است؟» فرمود:

^{۱۸} یونس / ۹۰: هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت، گفت: «ایمان
 آوردم که هیچ معبودی، جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان
 آورده اند، وجود ندارد و من از مسلمین هستم!».

^{۱۹} نمل / ۳۱: در حالی که مسلمانی، نزد من بیاید.

^{۲۰} نمل / ۴۴: با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است
 اسلام آوردم!

^{۲۱} آل عمران / ۵۲: کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ
 آیین او) گردد؟» خواریان [شاگردانِ مخصوص او] گفتند: «ما
 یاوران خدا ایمیم به خدا ایمان آوردیم و تو (نیز) گواه باش که ما
 اسلام آورده ایم.»

^{۲۲} آل عمران / ۸۲: تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از
 روی اختیار یا از روی اجبار، اسلام می آورند.

^{۲۳} ذاریات / ۳۶: ولی جز یک خانواده با ایمان در تمام آنها نیافتیم!

^{۲۴} بقره / ۱۳۶: بگویند: «ما به خدا ایمان آورده ایم و به آنچه بر ما
 نازل شده... و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی شویم، و ما
 به او اسلام می آوریم.»

^{۲۵} بقره / ۱۳۳: آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر
 بودید؟!... ما به او اسلام می آوریم.

«چهار دین است و هر کدام دین جداگانه‌ایست»
پرسیدم:

«چرا مجوس را مجوس می‌گویند؟» فرمود:
«برای اینکه در سریانی خود را مجوسی نامیدند و دعوی کردند که حضرت آدم و شیث هبة الله از دواج با مادران و خواهران و دختران و خاله‌ها و عمه‌ها و سایر محارم را برای آن‌ها حلال کردند و ادعا می‌کنند که آدم و شیث به آن‌ها دستور داده‌اند که در وسط روز آفتاب را سجده کنند و وقتی برای نماز آن‌ها قرار نداده‌اند، در صورتی که این ادعا افترا بر خدا و دروغ بستن بر آدم و شیث است.» گفتم:

«آقای من! چرا قوم موسی را یهود می‌گویند؟» فرمود:
«برای اینکه خداوند از زبان آن‌ها نقل کرده که گفتند:
«إِنَّا هَدُّنَا إِلَيْكَ»^{۲۶} عرض کردم:
«چرا نصاری را نصرانی می‌گویند؟» فرمود:
«به خاطر این آیه است که به عیسی گفتند: «نَحْنُ أَنْصَارُ
اللَّهِ»^{۲۷} سؤال کردم:

«آقای من! چرا صابئین را بدین نام می‌نامند؟» فرمود:
«برای اینکه آن‌ها معتقد شدند که وجود پیامبران و فرستادگان الهی و ادیان و شرایع آسمانی بیهوده است و هر چه انبیا گفته‌اند باطل است و از این راه یگانگی خداوند و نبوت پیامبران و رسالت فرستادگان الهی و جانشینی جانشینان آن‌ها را انکار نمودند و می‌گویند: نه دینی و نه کتابی و نه پیامبری است و به اعتقاد آن‌ها جهان آفرینش هیچ گونه رابطی با مبدأ وجود و مدبر عالم ندارد و خودسری می‌گردد.» عرض کردم:
«سبحان الله! چقدر این اطلاعات مهم است؟!» حضرت فرمود:

«آری ای مفضل آن‌چه گفتم به شیعیان ما برسان تا در امر دین خود شک نکنند.»

^{۲۶} اعراف / ۱۵۶: ما بسوی تو رجوع کرده‌ایم.
^{۲۷} آل عمران / ۵۲: صف / ۱۴: ما یاوران خدائیم.

سرزمین ظهور

پرسیدم: «آقای من! مهدی در کدام سرزمین ظهور می کند؟» فرمود:
«هنگام ظهورش هیچ کس او را نمی بیند هر کس جز این به شما بگوید او را دروغگو بدانید.»

رؤیت امام هنگام ولادت

عرض کردم: «آقای من! آیا مهدی هنگام ولادتش دیده نمی شود؟» فرمود:

«چرا به خدا قسم از لحظه ولادت تا موقع وفات پدرش که دو سال و نه ماه است دیده می شود. اول ولادتش موقع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال^{۲۸} تا روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت روز وفات پدرش در شهری واقع در کنار شط دجله که آن را شخص متکبر جبار گمراهی به نام جعفر ملقب به متوکل بنا می کند.

آن شهر را «سَرَّ مَنْ رَأَى، (سامرا)^{۲۹}» می نامند ولی هر کس آن را ببیند دلگیر می شود. در سال دویست و شصت هر شخص با ایمان و با حقیقتی او را در سامرا می بیند ولی کسی که دلش آلوده به شک و تردید است او را نمی بیند. امر و نهی او در آن شهر نفوذ می کند و در همان جا غائب می شود و در قصری به نام (صابر) در

^{۲۸} تاریخ ولادت حضرت مهدی که در این روایت ذکر شده با آنچه مشهور است مخالفت دارد. طبق قول مشهور ولادت حضرت در نیمه شعبان سال ۲۵۵ است.

^{۲۹} علامه مجلسی: شهر سامره را معتصم عباسی ساخت. شاید متوکل بنای آن را تمام کرده، و بنام او معروف گشته است. فیروزآبادی در «قاموس» مینویسد: «سر من رأی» که نام شهر سامره است، یعنی هر کس آن را دید مسرور شد. و علت این نام آن بود که وقتی معتصم شروع بنیای آن شهر کرد، بر لشکر وی دشوار آمد، ولی وقتی منتقل بانجا شد، هر کس از سپاه او آنجا را دید مسرور گشت لذا آن شهر را «سر من رأی» و به تخفیف «سامره» خواندند.

جنب مدینه در حرم جدش رسول خدا ظاهر می‌شود و هر کس سعادت دیدار او را داشته باشد در آن‌جا او را می‌بیند آن‌گاه در آخر روز سال دویست و شصت و شش از نظرها غائب می‌گردد و دیگر هیچ کس او را نمی‌بیند تا موقعی که همه چشم‌ها به جمالش روشن گردد.»

انس امام در زمان غیبت

پرسیدم: «در طول غیبت با چه کسی انس می‌گیرد و با چه کسی گفتگو می‌کند و چه کسی با او سخن می‌گوید؟» فرمود:

«فرشتگان خدا و افراد با ایمان طائفه جن با وی سخن می‌گویند و دستورات و (توقیعات) او برای موثقین و نمایندگان و وکلایش صادر می‌شود. و همان روز که وی در صابر غائب می‌شود محمد بن نصیر نُمیری، خود را باب او (و رابط میان او و شیعیان) معرفی می‌کند، آن‌گاه (بعد از غیبت طولانی) در مکه آشکار می‌گردد. ای مفضل! گویا او را می‌بینم که وارد شهر مکه شده و لباس پیامبر را پوشیده و عمامه زردی بر سر گذاشته است، و نعلین وصله شده پیامبر را به پا کرده و عصای آن حضرت را بدست گرفته چند بز لاغر را جلو انداخته و بدین گونه به طرف خانه خدا می‌رود بدون اینکه کسی او را بشناسد و به سن جوانی آشکار می‌گردد.»

آیا امام هنگام ظهور جوان است؟

سؤال کردم: «آیا به صورت جوان برمی‌گردد یا با حالت پیری ظهور می‌کند؟» فرمود:

«سبحان الله مگر از حالا کسی می‌داند؟ وقتی خدا فرمان ظهورش را صادر کند هر طور او بخواهد و به هر صورتی که او صلاح بداند ظاهر می‌شود.»

چگونگی ظهور

پرسیدم: «آقای من! از کجا ظاهر می‌شود و چگونه آشکار می‌گردد؟» فرمود:

«ای مفضل او به تنهایی آشکار می‌گردد و تنها به طرف خانه خدا می‌آید و تنها داخل کعبه می‌شود و چون شب فرا رسد هم چنان تنهاست، وقتی چشم‌ها به خواب رفت و شب کاملاً تاریک شد جبرئیل و میکائیل و دسته دسته فرشتگان بر وی فرود می‌آیند و در آن میان جبرئیل به وی می‌گوید: ای آقای من، هر چه بفرمایی پذیرفته است و فرمانت رواست. او (قائم) هم دست بر رخسارش می‌کشد و می‌گوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ تَتَّبِعُوا مِنِ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^{۳۰} به فرمان الهی! آن‌گاه در بین رکن و مقام می‌ایستد و با صدای رسا می‌گوید: «ای نقبا و مردمی که به من نزدیک هستید، و ای کسانی که خداوند شما را پیش از ظهور من در روی زمین برای یاری من ذخیره کرده است، برای اطاعت از من بسوی من بیاید!» صدای او به این افراد می‌رسد و آن‌ها در شرق و غرب عالم بعضی در محراب عبادت و گروهی خوابیده‌اند، و با این وصف با یک صدا که می‌شنوند و با یک چشم بهم زدن در بین رکن و مقام نزد او خواهند بود.» امام ادامه دادند:

«سپس خداوند به نور دستور می‌دهد که به صورت عمودی از زمین تا آسمان جلوه کند و هر که ساکن زمین است، از آن نور روشنی بگیرد و نور از میان خانه‌اش بر وی بدرخشد و از این نور دلهای مؤمنین مسرور گردد، در حالی که هنوز آن‌ها نمی‌دانند که قائم ما اهل بیت ظهور کرده است. ولی چون صبح شود همه در برابر قائم خواهند بود و آن‌ها سیصد و سیزده مرد به

^{۳۰} زمر / ۷۴: آنها می‌گویند: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین (بهشت) را میراث ما قرار داد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم چه نیکوست پاداش عمل کنندگان!»

تعداد لشکر پیامبر در روز جنگ بدر هستند.»

یاران امام

سؤال کردم: «آقای من! آیا آن هفتاد و دو نفر که با امام حسین در کربلا شهید شدند هم با آن‌ها ظهور می‌کنند؟» فرمود:

«فقط ابا عبدالله الحسین بن علی با دوازده هزار نفر از شیعیان امیرالمؤمنین در حالی که حضرتش عمامه سیاه پوشیده است ظهور می‌کند.»

بیعت در عصر غیبت

عرض کردم:

«آقای من! آیا مردم به غیر روش و سنت قائم قبل از ظهور و قیامش با امام حسین، بیعت می‌کنند؟»^{۳۱} فرمود:

«ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم کفر و نفاق و نیرنگ است، خداوند بیعت‌کننده و بیعت‌گیرندگان آن را لعنت کند. بلکه ای مفضل! تکیه به خانه خدا می‌دهد و دستش را دراز می‌کند و نوری از آن می‌جهد و می‌گوید: «این دست خدا و از جانب خدا و به امر خداست» سپس این آیه را می‌خواند: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ»^{۳۲} اول کسی که دست او را می‌بوسد، جبرئیل است، و سپس سایر فرشتگان و

^{۳۱} علامه مجلسی: اینکه مفضل پرسید: «آیا حسین بر خلاف سنت قائم عمل میکند» شاید معنی آن این باشد که (با تعجب می‌پرسد) چطور می‌شود حسین بر خلاف سنت قائم، پیش از ظهور او رجعت می‌کند؟ حضرت جواب داد که رجعت امام حسین بعد از قیام قائم است. زیرا پیش از قیام قائم هر بدعتی ضلالت بزرگ و گمراهی است.

^{۳۲} فتح / ۱۰: کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست پس هر کس پیمان‌شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است.

نجبای جن و بعد از آن‌ها نقبا با وی متابعت می‌کنند. مردم در مکه فریاد می‌زنند و می‌گویند: «این مرد کیست و این جماعت که با او هستند کیانند و این علامت که دیشب دیدیم و نظیرش دیده نشده چیست؟» بعضی به بعضی دیگر می‌گویند: «این مرد همان صاحب بزهاست!» عده دیگر می‌گویند: «نگاه کنید ببینید کسی از همراهان او را می‌شناسید؟» مردم می‌گویند: «ما جز چهار نفر از مردم مکه و چهار نفر که از اهل مدینه هستند و فلانی و فلانی می‌باشند هیچ کدام آن‌ها را نمی‌شناسیم.» این واقعه در آغاز طلوع آفتاب آن روز خواهد بود، موقعی که آفتاب طالع شد گوینده‌ای از چشمه خورشید به زبان عربی فصیحی بانگی می‌زند که اهل آسمان‌ها و زمین آن را می‌شنوند، و می‌گویند: «ای مردم عالم! این مهدی آل محمد است» و او را به نام و کنیه جدش پیامبر می‌خواند و به پدرش حسن امام یازدهم تا حسین بن علی نسبت می‌دهد. آن‌گاه گوینده می‌گوید: «با وی بیعت کنید که رستگار می‌شوید و مخالفت امر او ننمایید که گمراه خواهید شد.» سپس به ترتیب فرشتگان و جن و نقبا دست او را می‌بوسند و می‌گویند: «شنیدیم و اطاعت می‌کنیم.» هیچ صاحب روحی در میان مخلوق خدا نمی‌ماند جز اینکه آن صدا را می‌شنود. کسانی که در جای دور و نزدیک و دریا و خشکی می‌باشند، می‌آیند و برای یک دیگر نقل می‌کنند که ما با گوش خود چنین صدایی را شنیدیم. هنگامی که آفتاب خواست غروب کند؛ کسی از سمت مغرب زمین فریاد می‌زند:

«ای مردم دنیا! خداوند شما در بیابان خشکی از سرزمین فلسطین به نام عثمان بن عنبسه اموی از اولاد یزید بن معاویه ظهور کرده، بروید و با او بیعت کنید تا رستگار شوید و با وی سر به مخالفت بر ندارید که گمراه می‌شوید.» در آن وقت فرشتگان و جن و نقبا گفته او را رد کرده تکذیب می‌کنند و به آن گوینده می‌گویند: «شنیدیم و نافرمانی می‌کنیم! هر کس شک

و تردیدی به دلش راه یافته باشد و هر منافق و کافری، با این صدای دوم گمراه می‌گردد.» در آن وقت آقای ما قائم، تکیه به خانه خدا می‌دهد و می‌گوید:

«آگاه باشید ای اهل عالم!

هر کس می‌خواهد آدم و شیث را به بیند، بداند که من همان آدم و شیث هستم.

هر کس می‌خواهد نوح و پسرش سام را ببیند بداند که من همان نوح و سام می‌باشم.

هر کس می‌خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند، بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل هستم.

هر کس می‌خواهد موسی و یوشع را ببیند بداند که من همان موسی و یوشع هستم.

هر کس می‌خواهد عیسی و شمعون را ببیند، بداند که من همان عیسی و شمعون هستم.

هر کس می‌خواهد محمد و امیر المؤمنین را ببیند، بداند که من همان محمد و علی هستم.

هر کس می‌خواهد حسن و حسین را ببیند، بداند که من همان حسن و حسین می‌باشم.

هر کس می‌خواهد امامان اولاد حسین را ببیند، بداند که من همان ائمه اطهار هستم.

دعوت مرا بپذیرید و به نزد من جمع شوید که هر چه خواهید به شما اطلاع دهم.

هر کس کتاب‌های آسمانی و صحف الهی را خوانده است، اینک از من می‌شنود.»

آن‌گاه شروع می‌کند به قرائت صحفی که خداوند بر آدم و شیث نازل فرمود. پیروان آدم و شیث می‌گویند:

«به خدا قسم! این صحف حقیقی آدم و شیث است این مرد آن‌چه را ما از صحف آدم و شیث نمی‌دانستیم و بر ما پوشیده بود، و یا از آن حذف و یا تبدیل و تحریف شده بود، به ما یاد داد.» سپس صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را می‌خواند. پیروان تورات و انجیل و زبور می‌گویند: «به خدا قسم! این همان صحف حقیقی نوح و ابراهیم است که چیزی از آن سقط نشده

و تبدیل و تحریف نگردیده، به خدا قسم! تورات جامع و زبور تمام و انجیل کامل همین است و این بیش از کتبی است که آن را خوانده‌ایم سپس قرآن می‌خواند.» مسلمانان می‌گویند:

«به خدا قسم! این همان قرآن حقیقی است که خداوند بر پیامبر نازل کرده، چیزی از آن کم نشده و تحریف و تبدیل نگردیده است.» آن‌گاه دابة الارض در بین رکن و مقام ظاهر می‌شود و در صورت مؤمنین کلمه «مؤمن» و در صورت کافران کلمه «کافر» را می‌نویسد.^{۳۳}»

ماجرای فرو رفتن لشکر سفیانی در زمین بیداء

امام صادق ادامه می‌دهد:

«سپس مردی که صورتش به عقب و پشتش به سینه برگشته است، به نزد قائم آمده جلو او می‌ایستد و می‌گوید:

«آقای من! من بشر هستم یکی از فرشتگان به من دستور داده که به خدمت شما برسم و نابودی لشکر سفیانی را در بیابان «بیداء» به شما اطلاع دهم.» قائم

^{۳۳} جمله فوق اشاره دارد به آیه: «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبِ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» (سبأ: ۱۴) ترجمه: و هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم، آنان را بر مرگ او رهنمون نکرد؛ مگر جنبنده زمین (موریانه) در حالی که عصای او را می‌خورد؛ و هنگامی که بر زمین افتاد جن‌ها دانستند که اگر (بر فرض) همواره (آنچه از حسن) پوشیده، را می‌دانستند در مجازات (کارهای) خوارکننده درنگ نمی‌کردند.

«دابة الارض» یک انسان فوق العاده، یک انسان متحرک و جنبنده و فعال است که یکی از کارهای اصلیش جدا ساختن صفوف مسلمین از منافقین و علامت‌گذاری آن‌ها می‌باشد. حتی از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که عصای موسی و خاتم سلیمان با او است، و می‌دانیم عصای موسی، رمز قدرت و اعجاز، و خاتم سلیمان، رمز حکومت و سلطه الهی است، و به این ترتیب او یک انسان قدرتمند و افشاگر است!

«دابة الارض» تنها بر امام علی (علیه‌السلام) صدق می‌کند که در حضرت مهدی (علیه‌السلام) در آخر الزمان ظهور می‌نماید.

به وی می‌گوید:

«داستان خود و برادرت را شرح بده!» آن مرد می‌گوید: «من با برادرم در لشکر سفیانی بودیم، از دمشق تا زوراء هر جا آبادی بود ویران ساختیم و به حال خراب گذاشتیم، سپس کوفه و مدینه را نیز خراب کردیم و منبر پیامبر را شکستیم و قاطران خود را در مسجد بستیم. آن‌گاه از آنجا خارج شدیم در حالی که نفرات ما سیصد هزار لشکر بود و می‌خواستیم به مکه بیاییم و خانه خدا را ویران سازیم و اهل مکه را به قتل رسانیم؛ ولی چون به سرزمین «بیداء» رسیدیم در آن‌جا منزل کردیم، ناگاه صدایی شنیدیم که گفت:

«ای بیابان این ظالمان را در کام خود فرو بر!» با این صدا زمین شکاف برداشت و تمام لشکر را بلعید! به خدا قسم از تمام آن لشکر جز من و برادرم حتی بندی که با آن زانوی شتر را می‌بندند، باقی نماند. در آن هنگام فرشته‌ای را دیدیم که سیلی به صورت ما زد و روی‌های ما به پشت برگشت چنان که می‌بینی! سپس آن فرشته به برادرم گفت:

«برو به شام نزد سفیانی ملعون و او را از ظههور مهدی آل محمد بترسان و به وی اطلاع بده که خداوند لشکر او را در سرزمین (بیداء) نابود گردانید.» آن‌گاه به من گفت:

«تو هم برو به مکه و قائم را به نابودی ستمگران بشارت بده و بر دست وی توبه کن که او توبه تو را قبول می‌کند.» قائم هم دست روی صورت او می‌کشد و به صورت نخست برمی‌گرداند و با وی بیعت نموده و همراه او می‌ماند.»

آشکار شدن جنیان و فرشتگان

عرض کردم: «آقا: آیا جن و فرشتگان برای بشر آشکار می‌گردند؟» فرمود:

«آری! و الله آشکار می‌شوند و با آن‌ها سخن می‌گویند، مانند یک نفر آدمی که با بستگان خود سخن بگوید.»

عرض کردم:

«آقای من! آیا فرشتگان و طایفه جن همه جا همراه قائم می‌روند؟» فرمود:
«آری و الله. آن‌ها در زمین هجرت واقع در کوفه و نجف فرود می‌آیند، و عدد یاران او در آن موقع چهل و شش هزار نفر فرشته و شش هزار جن است (در روایت دیگر فرمود چهل و شش هزار هم از جن) خداوند قائم را پیروز می‌گرداند.»

امام در مکه

مفضل سؤالاتش را ادامه می‌دهد: «قائم با اهل مکه چه می‌کند؟» فرمود:

«آن‌ها را دعوت به حکمت و موعظه حسنه می‌کند آن‌ها هم از وی اطاعت می‌کنند. قائم مردی از خاندان خود را در آنجا به نیابت خود منصوب داشته و مکه را به قصد مدینه ترک می‌گوید.» عرض کردم:
«آقای من! با خانه خدا چه می‌کند؟» فرمود:

«آن را می‌شکنند و بر همان پایه‌ای که روز نخست در عهد حضرت آدم برای مردم بنا شده و ابراهیم و اسماعیل بالا برده بودند، بر پای می‌دارد. و آن‌چه که بعد از آن در مسجد الحرام تعمیر شده که پیامبری و جانشین پیامبری آن را نساخته است، آن طور که خدا می‌خواهد آن را می‌سازد. و هر آثاری که در مکه و مدینه و عراق و سایر جاها از ستمگران باقی مانده باشد همه را ویران می‌کند. مسجد کوفه را نیز خراب کرده و بر اساس اولی آن بنا می‌کند. و همچنین قصر عتیق را نیز ویران می‌کند. خدا لعنت کند سازنده آن را، خدا لعنت کند او را.» پرسیدم:

«آقای من! آیا قائم در مکه اقامت می‌کند؟» فرمود:
«نه! بلکه نایب خود را در آنجا می‌گذارد، ولی چون اهل مکه دیدند قائم از میان آن‌ها رفته است، هجوم می‌آورند نایب او را می‌کشند. قائم به سوی آن‌ها برمی‌گردد و آن‌ها به‌طور سرشکسته و ذلیل و گریه

کنان نزد وی می آیند و التماس می کنند و می گویند: «ای مهدی آل محمد! توبه کردیم توبه کردیم.» قائم آن‌ها را موعظه می کند و از غضب خدا می ترساند و شخصی از اهل مکه را به نیابت خود انتخاب می کند و از مکه خارج می شود. این بار نیز اهل مکه هجوم می آورند و نایب او را می کشند. قائم هم یاوران خود از طایفه جن را بسوی مکه فرستاده و سفارش می کند که: «جز افراد با ایمان یک نفر از آن‌ها را باقی نگذارید. اگر به ملاحظه رحمت پروردگار نبود که بر همه اشیا شمول دارد و مظهر رحمتش نیز من می باشم، خودم با شما بسوی آن‌ها باز می گشتم. زیرا آن‌ها به کلی از خداوند و من فاصله گرفته و هر گونه پیوندی را قطع کرده اند.» لشکر مهدی هم بسوی اهل مکه باز می گردند. به خدا قسم از هر صد نفر آن‌ها بلکه از هر هزار نفر آنان یک نفر را باقی نمی گذارند.

کوفه مقر امام

مفضل ادامه می دهد: «آقای من! خانه مهدی در کجا خواهد بود و مؤمنین در کجا جمع شوند؟» فرمود: «مقر سلطنت وی شهر کوفه است و محل حکومتش مسجد جامع کوفه و بیت المال و محل تقسیم غنائمش مسجد سهله واقع در زمین‌های صاف و مسطح و روشن نجف و کوفه است.» پرسیدم: «آقای من! همه اهل ایمان در کوفه خواهند بود؟» فرمود:

«آری! و الله در آن روز تمام مؤمنین یا در کوفه و یا در حوالی کوفه می باشند، زمین آن به مساحت جولانگاه آسیبی به دو هزار درهم می رسد. اکثر مردم آرزو دارند که کاش می توانستند یک وجب از زمین «سَبْع» را به یک وجب شمش طلا بخرند، و «سَبْع» از مناطق همدان^{۳۴} است. در آن روز طول شهر کوفه به پنجاه و

^{۳۴} همدان - بسکون میم بر وزن قندان است و با همدان شهر معروف ایران اشتباه نشود همدان قبیله‌ای از یمن بودند که در

چهار میل (۲ کیلومتر) می‌رسد به طوری که کاخ‌های آن مجاور کربلا است. خداوند در آن روز کربلا را محل آمد و رفت فرشتگان و مؤمنین خواهد نمود! و در آن روز ارزشی بسزا دارد، چنان برکت به آن روی می‌آورد که اگر مؤمنی از روی حقیقت در آنجا بایستد و یک دفعه از خداوند طلب روزی کند؛ خداوند هزار برابر دنیا به او عطا می‌فرماید.» آن‌گاه حضرت صادق آهی کشید و فرمود:

«ای مفضل! تمام اماکن روی زمین بر یک دیگر فخر می‌کردند. از جمله کعبه در مسجد الحرام بر زمین کربلا فخر نمود. خداوند وحی فرستاد که: «ای کعبه ساکت باش! و بر کربلا فخر مکن!» زیرا کربلا بقعه مبارکی است که در آنجا از جانب خداوند به وسیله درخت به موسی بن عمران وحی شد. و همان تلی است که مریم و عیسی منزل کردند و محلی است که سر حسین را در آن شستشو دادند و مریم عیسی را شست و خودش هم بعد از ولادت وی غسل کرد. کربلا بهترین سرزمین‌هاست. پیامبر هنگام غیبتش از آنجا به آسمان بالا رفت و آنجا تا موقع ظهور قائم خیر و برکت زیادی برای شیعیان ما دارد.»

محاكمه اولی و دومی

مفضل همچنان می‌پرسد: «آقای من! سپس مهدی به کجا می‌رود؟» فرمود:

«می‌رود به مدینه جدم رسول خدا؛ وقتی به مدینه درآمد، مقامی بس عجیب خواهد داشت که باعث مسرت مؤمنین و نغمت کفار می‌باشد.» پرسیدم:

«آقای من! آن مقام عجیب چیست؟» فرمود:

«می‌آید کنار قبر پیامبر و صدا می‌زند: «ای مردم! آیا این قبر جد من است؟» مردم می‌گویند:

خلافت امیر مؤمنان در حوالی کوفه سکونت ورزیدند و مردم آن در محبت بمولای متقیان و سابقه تشیع و فداکاری در راه آن حضرت و فرزندان او مشهور بودند.

«ای مهدی آل محمد! آری این قبر پیامبر جد تو است.» می پرسد:

«چه کسانی با وی در اینجا مدفون هستند؟» می گویند:
«دو نفر از اصحاب و انیس او!» با این که او از هر کس بهتر آن دو نفر را می شناسد، در حالی که مردم همه گوش می دهند، سؤال می کند:

«آن ها کیانند؟ چطور شد که در میان تمام مردم فقط این دو نفر با جد من پیامبر خدا در اینجا دفن شدند، شاید کسانی دیگر مدفون باشند.» مردم می گویند:

«ای مهدی آل محمد! کسی غیر از این دو نفر در اینجا مدفون نیست از این جهت در اینجا دفن شدند که خلیفه پیامبر و پدر زن او هستند.» مهدی سه بار این سؤال را تکرار می کند، سپس دستور می دهد که آن دو نفر را از قبر بیرون بیاورند. مردم هم آن ها را بیرون می آورند در حالی که بدنشان تر و تازه است و اصلا نپوسیده و تغییر نکرده اند. سپس مهدی می پرسد:

«آیا کسی در میان شما هست که اینان را بشناسد؟» مردم می گویند:

«ما آن ها را به اوصافشان می شناسیم. اینان انیس جد شما هستند.» می پرسد:

«آیا در میان شما کسی هست که جز این بگوید یا درباره اینان شک کند؟» مردم می گویند:

«نه!» مهدی سه روز بیرون آوردن آن ها را به تأخیر می اندازد و این خبر در میان مردم منتشر می شود. سپس مهدی به آنجا آمده و روی قبرهای آن ها را برمی دارد و به نقبای خود می گوید:

«قبرهای اینان را بشکافید و آن ها را جستجو کنید.» نقبا هم با دست های خود آن ها را جستجو کرده تا آن که تر و تازه مانند روز نخست بیرون می آورند. دستور می دهد کفن های آن ها را بیرون آورند بر درخت پوسیده و خشکی بردار کنند، فی الحال درخت سرسبز و پرشاخ و برگ و خرم می شود! با مشاهده این وضع عجیب دوستداران آن ها، می گویند:

«به خدا قسم این شرافت حقیقی است که این‌ها دارند، و ما هم به دوستی اینان فائز شدیم هر کس جزئی محبتی از آن‌ها در دل داشته باشد، می‌آید و آن منظره را می‌نگرد و با دیدن آن فریفته می‌گردد.» در این هنگام جارچی مهدی صدا می‌زند:

«هر کس دو صحابه پیامبر و انیس او را دوست می‌دارد در یک سمت بایستد!» مردم دو دسته می‌شوند: یک دسته دوست آن‌ها و دسته‌ای دشمن آنان. مهدی به دوستان آن دو نفر دستور می‌دهد که از آن‌ها بی‌زاری جویند. آن‌ها هم می‌گویند:

«ای مهدی آل پیامبر! ما پیش از آن که بدانیم اینان در نزد خدا و تو چنین مقامی دارند از آنها بی‌زاری نجستیم، اکنون که فضل و مقام آن‌ها برای ما ظاهر شده، چگونه با دیدن بدن تر و تازه آن‌ها و سبز شدن درخت پوسیده از آنان بی‌زاری بجوییم؟ بلکه به خدا قسم ما از تو و کسانی که عقیده به تو دارند و آن‌ها که به اینان ایمان ندارند و آن‌ها را بردار زدند، و از قبر بیرون آوردند، بی‌زاری می‌جوییم» در این وقت مهدی به امر خداوند دستور می‌دهد باد سیاهی بر آن‌ها بوزد و آنان را مانند ریشه‌های پوسیده درخت نخل از میان می‌برد. سپس دستور می‌دهد آن‌ها را از بالای دار پایین بیاورند، و به امر خداوند زنده می‌گرداند و دستور می‌دهد تمام مردم جمع شوند.

شرح همه ستم‌ها

امام صادق ادامه دادند:

«آن‌گاه اعمال آن‌ها را در هر کوره و دوره‌ای شرح می‌دهد، تا آن‌که داستان کشته شدن هابیل فرزند آدم و برافروختن آتش برای ابراهیم و انداختن یوسف در چاه و زندانی شدن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی و دار کشیدن عیسی و شکنجه دادن جرجیس و دانیال پیامبر و زدن سلمان فارسی، و آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین (علیهم السلام)

و تازیانه زدن به بازوی صدیقه کبری فاطمه زهرا و در به پهلوی او زدن، و سقط شدن محسن بچه او و سم دادن به امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال و عموزادگان و یاوران آن حضرت و اسیر کردن فرزندان پیامبر و ریختن خون آل محمد، و هر خونی که به ناحق ریخته شده، و هر زنی که مورد تجاوز قرار گرفته، و هر خیانت و اعمال زشت و گناه و ظلم و ستم که از زمان حضرت آدم تا موقع قیام قائم از بنی آدم سرزده همه و همه را به گردن اولی و دومی انداخته و بر آنها ثابت نموده و ملزم می‌گرداند و آنها هم اعتراف می‌کنند.^{۳۵} آن‌گاه دستور می‌دهد هر کس حاضر است و

^{۳۵} علامه مجلسی: و اینکه: فرمود: امام زمان تمام گناهان آینده مردم را بگردن دو خلیفه می‌اندازد، علت آن روشن است. زیرا آنها امیر المؤمنین (علیه‌السلام) را از حق خودش منع کردند و از خلافتش دفع نمودند و این دو سبب شد که سایر امامان نیز کنار زده شوند و در صحنه اجتماع مغلوب گردند. و بعکس خلقای ظالم بر سر کار آیند و تا زمان ظهور قائم بر مردم چیره شوند، و این جنایت و ظلم منشأ و علت کافر شدن هر کافری و گمراهی هر گمراهی و فسق هر فاسقی گردید. زیرا اگر امام بخلافت می‌رسید بواسطه قدرت و اقتدارش و استیلاء و بسط یدی که داشت میتوانست از هر گونه کفر و گمراهی و فسق و مفاسد جلوگیری بعمل آورد. علت اینکه امیر المؤمنین در ایام خلافتش قدرت بر بعضی از امور پیدا نکرد این بود که آن دو نفر قبلا اساس ظلم و ستم را پایه‌گذاری کرده بودند، و این موضوع در دل‌های مردم ریشه دوانیده بود. و اما علت اینکه گناهان گذشته بشر قبل را نیز بگردن آنها انداخت، این است که آن دو نفر راضی بافعال مردم امثال خود بودند، مانند ممانعت جانشینان پیغمبران از رسیدن بحقشان و هر فسادی که بر این نیت و عمل مترتب می‌شود. زیرا اگر آنها این افعال را زشت میدانستند، خودشان مرتکب آن نمیشدند، و هر کس راضی بفعال کسی باشد مانند این است که خود مرتکب آن شده است. چنان که آیات بسیاری دلیل بر این مدعاست.

مانند اینکه خداوند کارهای زشت پدران یهود را نسبت بخود اینان داده و یهودان زمان پیغمبر را بواسطه آنچه پدرانشان در عهد حضرت موسی و سایر اعصار مرتکب میشدند، نکوهش میکند. زیرا که خدا میدانست یهودان عصر پیغمبر از اعمال پدرانشان رضایت دارند، و نیز روایات مستفیضه هم از طریق شیعه و سنی مؤید این مطلب است.

از آن‌ها ظلمی دیده قصاص کند. آن‌ها هم قصاص می‌کنند، سپس آن‌ها را دوباره بر همان درخت به دار می‌کشد، و امر می‌کند آتشی از زمین بیرون آمده آن‌ها را با درخت می‌سوزاند آن‌گاه به باد دستور می‌دهد تا خاکسترشان را به آب دریاها بپاشد.» عرض کردم:

«آقای من! این عذاب آخر آن‌هاست؟» فرمود: «نه! نه! ای مفضل! به خدا قسم فردای قیامت هر مؤمن و کافری به صحرای محشر می‌آیند و آقای بزرگ رسول خدا و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه اطهار نیز حاضر می‌شوند و همه آن‌ها از آن دو نفر قصاص می‌کنند. تا جایی که آن دو نفر را در هر شبانه روز هزار بار می‌کشند و باز به امر خداوند به صورت اول برمی‌گردند تا باز عذاب شوند.»

بغداد آن روز

امام صادق ادامه می‌دهد:

«سپس مهدی از مدینه به کوفه می‌رود و در بین کوفه و نجف فرود می‌آید در آن روز یارانش چهل و شش هزار فرشته و شش هزار نفر جن و سیصد و سیزده تن نقیب می‌باشند.» سؤال کردم:

«آقای من! در آن روز دار الفاسقین (بغداد) چه وضعی دارد؟» فرمود:

«مشمول لعنت و غضب خداوند است. فتنه‌ها و آشوب‌ها آن را ویران می‌سازد و به کلی متروک می‌ماند. ای وای بر بغداد و مردم آن از خطر لشکری که با پرچم‌های

بعلاوه دور نیست که ارواح ناپاک آنها در صدور آن امور مفسدت انگیز از اشقیاء، مدخلیت داشته است. همان طور که ارواح پاک اهل بیت پیغمبر مؤید و مدد کار کارهای خوبی بوده که پیغمبران انجام میداده‌اند. و در رفع گرفتاری‌ها واسطه بوده‌اند، چنان که در کتاب «امامت» گذشت از اینها گذشته، ممکن است مطلب را این طور تأویل کنیم که: امام زمان تمام کارهای آن دو نفر را تطبیق باعمال اشقیاء میکند و ثابت مینماید که آنها در شقاوت مانند همه اشقیای عالم بوده‌اند، زیرا هر کار شقاوت آمیز اشقیای عالم، از آنها نیز صادر شده است.

زرد، و لشکری که با پرچم‌های خود از مغرب زمین می‌آیند و کسی که جزیره را جلب می‌کند و لشکری که از دور و نزدیک به آنجا می‌رود. به خدا قسم همه گونه عذاب که بر امت‌های متمرّد و سرکش از اول خلقت تا آخر عالم رسیده بر بغداد فرود می‌آید. عذاب‌هایی به بغداد می‌رسد که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده است طوفان شمشیر، آن‌ها را فرو گیرد. وای بر کسی که آنجا را مسکن خود قرار دهد، زیرا هر کس در آنجا مقیم شود با حالت شقاوت باقی می‌ماند و هر کس هجرت کند در پرتو خدا به سر برد. به خدا مردم بغداد چنان غرق در ناز و نعمت و عیش و نوش می‌شوند که می‌گویند:

«زندگی حقیقی دنیا همین و خانه‌ها و کاخ‌های آن، قصرهای بهشت است و دختران آن (در زیبایی) حور العین و جوانان آن جوانان بهشت است.» و چنین پندارند که خداوند تمام روزی بندگان را به بغداد ارزانی داشته است! افتراء به خداوند و پیامبر و حکم کردن بر خلاف قرآن و شهادت دروغ و شرابخواری و زناکاری و خوردن پلیدی‌ها، و خونریزی، چنان در بغداد شیوع یابد که فجایع تمام دنیا به پای آن نرسد. آن‌گاه خداوند همین بغداد را به وسیله آن آشوب‌ها و آن لشکرها چنان ویران می‌سازد که وقتی رهگذری از آنجا می‌گذرد؛ می‌گوید:

«شهر بغداد در اینجا بوده است!»

سید حسنی و مردان طالقان

امام ادامه دادند:

«آن‌گاه سید حسنی آن جوان زیبا از طرف سرزمین دیلم خروج کرده و با صدای رسا صدا می‌زند: «ای آل احمد! دعوت آن کس را که از غیبتش متأسف بودید اجابت کنید» این صدا از ناحیه ضریح پیامبر بلند می‌شود پس گنج‌های خدا از طالقان او را پذیره می‌شوند. آن‌ها گنج‌هایی هستند اما چه گنجی که نه

طلا و نه نقره است بلکه مردانی هستند که ایمانی فولادین دارند، و بر اسبهای چابک سوار و اسلحه به دست گرفته و پی در پی ستمگران را کشته تا آن که وارد کوفه می شوند و در آن موقع اکثر روی زمین را از لوث وجود بی دینان صاف کرده اند. آن ها کوفه را محل اقامت خود قرار می دهند. چون خبر ظهور مهدی به او (سید حسنی) و اصحابش می رسد، اصحابش به او می گویند:

«ای پسر پیامبر! این کیست که در قلمرو ما فرود آمده؟» سید حسنی می گوید:

«با من بیایید تا ببینم او کیست و چه می خواهد.» به خدا قسم سید حسنی می داند که او مهدی است و او را می شناسد، ولی برای این می گوید که به اصحابش بشناساند که او کیست! سید حسنی بیرون می آید تا به مهدی می رسد و از وی می پرسد:

«اگر تو مهدی آل محمد هستی عصای جدت پیامبر و انگشتر و پیراهن و زرهش موسوم به فاضل و عمامه مبارکش به نام سحاب و اسبش یربوع و عضباء شترش و دلدل قاطرش و یعفور الاغ آن سرور و اسب اصلیش بُراق و قرآنی که امیر المؤمنین جمع آوری کرده کجاست؟» مهدی تمام این ها را بیرون آورده به سید حسنی نشان می دهد آن گاه عصای پیامبر را گرفته و به سنگ سختی می زند، فی الحال سنگ مانند درخت سبز می شود؛ و شاخ و برگ در می آورد. مقصود سید حسنی اینست که بزرگواری مهدی را به اصحاب خود نشان دهد تا حاضر شوند با وی بیعت کنند. آن گاه سید حسنی عرض می کند:

«اللّه اکبر! یا ابن رسول اللّه! دست مبارکت را بده تا با شما بیعت کنیم» مهدی هم دستش را دراز کرده و حسنی نخست خود و سپس سایر لشکریانش با وی بیعت می کنند، مگر چهل هزار نفر که قرآن ها با خود دارند و معروف به زیدیه می باشند که از بیعت کردن امتناع می ورزند. آنها می گویند:

«این کار چیزی جز یک سحر بزرگ نیست» و با این حرف دو لشکر به جان هم می‌افتند، مهدی به طرف طائفه زبیده آمده و سه روز آن‌ها را موعظه می‌نماید و دعوت به آرامش و پذیرش خودش می‌کند، ولی آن‌ها بر سرکشی و کیفر خود می‌افزایند مهدی هم ناچار دستور قتل آن‌ها را صادر نموده همه را از دم شمشیر می‌گذرانند. سپس مهدی به اصحاب خود می‌گوید: «قرآن‌های آن‌ها را نگیرید بگذارید تا باعث حسرت آن‌ها گردد؛ همان طور که آن را تبدیل کرده و تغییر دادند و مطابق آن چه در آن بود عمل نکردند»

تجمع بزرگ یاران امام

عرض کردم: «آقای من! بعدا مهدی چه می‌کند؟» فرمود:

«لشکری برای دستگیری سفیانی به دمشق می‌فرستد؛ او را گرفته و روی سنگی سر می‌برند. آن‌گاه حسین (علیه‌السلام) با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفری که در کربلا از یاران او بودند و با وی شهید شدند، آشکار می‌شود. ای خوش آن رجعت نوری، سپس صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ظهور می‌کند و خیمه‌ای که بر چهار پایه استوار باشد در نجف برای وی بر سر پا می‌کنند. یک پایه آن در نجف و پایه‌ای در حجر اسماعیل و پایه‌ای در صفا و پایه‌ای در زمین مدینه است. گویا چراغ‌های آن را می‌بینم که مانند انوار مهر و ماه در آسمان و زمین می‌درخشد. در آن موقع باطن هر کس آشکار می‌شود، و زنان شیرده از وحشت بچه‌های خود را رها می‌کنند.

آن‌گاه آقای بزرگ محمد رسول خدا با انصار و مهاجرین و آن‌ها که به او ایمان آوردند، و نبوت او را تصدیق کردند و در رکاب وی شهید شدند، ظهور می‌کند. با ظهور حضرتش کسانی که دعوت آن حضرت را تکذیب کردند و در باره پیامبریش شک نمودند و اعتنا به گفتار وی نکردند و کسانی که گفتند او ساحر و کاهن و

دیوانه است و از روی هوای نفس سخن می گوید و آن‌ها که با وی جنگ کردند حاضر می‌کنند تا از روی حق و عدالت انتقام اعمالی را که از بعثت آن حضرت تا موقع ظهور مهدی با هر امامی و در هر وقتی از اوقات مرتکب شده‌اند از آن‌ها بگیرد. این است تأویل حقیقی آیه شریفه:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمَ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»^{۳۶} عرض کردم:

«آقای من! فرعون و هامان در آن وقت کیستند؟»
فرمود:

«اولی و دومی است!» عرض کردم:

«آقای من! آیا پیامبر و علی با قائم خواهند بود؟»
فرمود:

«آری! و الله پیامبر و علی ناگزیر می‌بایست قدم روی زمین بگذارند، آری! به خدا آن‌ها همه جا حتی به پشت کوه قاف و ظلمات و قعر دریاها هم می‌روند تا آنجا که جایی نمی‌ماند جز اینکه پیامبر و علی رفته و آثار واجب دین خدا را در آنجا برپا می‌دارند.»

شکوه اهل بیت نزد پیامبر

حضرت ادامه داد:

«ای مفضل! گویا می‌بینم که ما ائمه در آن موقع جلو پیامبر جمع شده و به آن حضرت شکایت می‌کنیم که امت بعد از وی چه بروز ما آوردند، و می‌گوییم امت ما را تکذیب کردند و بی‌اعتنایی و نفرین و لعنت و تهدید به قتل نمودند، والیان ستمگر آن‌ها ما را از وطن بیرون آورده، به پایتخت خود بردند و جمعی از ما را با سم و

^{۳۶} قصص / ۵ و ۶: ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها [بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم!

حبس کشتند. در این وقت پیامبر سخت گریه می‌کند و می‌فرماید ای فرزندان من! هر چه به شما رسید بیشتر به جد شما رسید.»

دادخواهی حضرت زهرا (علیهاالسلام)

حضرت ادامه دادند:

«آن‌گاه فاطمه زهراء می‌آید و از ظلم اولی و دومی و غصب فدک، ملک خود توسط آن‌ها، و رفتن به میان مهاجرین و انصار و ایراد خطبه‌اش در خصوص غصب فدک، و جوابی که خلیفه در رد او گفت که: پیامبران ارث نمی‌گذارند، و استدلال زهرا به گفته زکریا و یحیی و داستان داود و سلیمان و اینکه دومی به او گفت:

«آن طوماری را که پدرت برای تو نوشت به من نشان بده!» و او در آورد و نشان داد و او آن را گرفته پیش روی قریش و مهاجرین و انصار و سایرین پاره کرد و گریستن زهرا و برگشتن به طرف قبر پدرش رسول خدا در حالی که می‌گریست و محزون بود و به خداوند و پدرش پیامبر پناه آورده و با شعار رقیه دختر صفی تمثل جست شکایت می‌کند که گفت:

«پس از تو اخبار و اکاذیبی منتشر شد که اگر شما حاضر بودی کار مردم تا این حد سخت نمی‌شد، ما تو را از دست دادیم همچون زمینی که بارانی نافع را از دست دهد،

قوم تو به اختلاف افتادند، پس تو خود شاهد امور ایشان باش،

گروهی از مردم آنچه در سینه‌ها (از حقد و کینه) داشتند به ما نمایاندند،

آن‌گاه که تو درگذشتی و خاک‌ها میان ما و شما حائل شد،

هر یک از خویشان او دارای احترام و منزلتند، و نزد خدا آن گرامی‌تر است که به او نزدیکتر،

ای کاش مرگ پیش از تو سراغ ما می‌آمد، وقتی شما از این دنیا رحلت نموده و میان ما و شما حایل شد»

سپس داستان اولی را نقل می‌کند که چگونه خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن الخطاب و جمعی را فرستاد تا امیر المؤمنین را از خانه خود برای بیعت گرفتن در سقیفه بنی ساعده ببرند، و امیر المؤمنین بعد از آن حضرت مشغول جمع آوری قرآن گردید، و قرض حضرتش را که هشتاد هزار درهم بود، با فروش دارایی خود، همه آنها را پرداخت. و هم نقل می‌کند که چگونه عمر گفت:

«یا علی بیرون بیا و در آنچه مسلمانان شرکت کرده‌اند تو نیز شرکت کن و گرنه گردنت را می‌زنیم» فضا گفت: «امیر المؤمنین مشغول کاری است که اگر انصاف داشته باشید، خواهید دانست که او از آمدن معذور است» ولی آنها گوش نگرفتند و هیزم آوردند تا درب خانه‌ای را که امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضا در آن بودند آتش بزنند، و بالاخره، آن در را هم آتش زدند. فاطمه آمد پشت در و از همان جا صدا زد:

«ای عمر و ای بر تو چگونه بر خدا و پیامبر جسارت ورزیدی که با این کار می‌خواهی نسل پیامبر را از روی زمین براندازی و او را از میان ببری و نور خدا را خاموش کنی، و خداوند نمی‌گذارد که نورش خاموش شود.» عمر گفت:

«ای فاطمه! فعلا نه محمد حاضر است و نه فرشتگان از جانب خدا برای امر و نهی و ترساندن می‌آیند، و علی هم مانند یک نفر از مسلمین است، اگر می‌خواهی بگو بیرون بیاید و با ابو بکر بیعت کند و گر نه همه شما را آتش می‌زنم!» فاطمه در حالی که می‌گریست گفت:

«پروردگارا! شکایت فقدان پیامبر و رسول برگزیده‌ات و ارتداد امت و ممانعتی را که از رسیدن حقی که تو در کتاب خود برای ما قرار داده‌ای به عمل آوردند، به تو می‌کنم.» عمر گفت:

«ای فاطمه این حرفهای زنانه را کنار بگذار. خدا نبوت و خلافت را یک جا برای شما جمع نمی‌کند.» سپس

هیزم را آتش زد و قنفذ ملعون دستش را داخل نمود تا در را بگشاید، و عمر با تازیانه به بازوی فاطمه زد به طوری که بازویش همچون بازوبند سیاهی ورم کرد، و طوری با پا به در نیم سوخته زد که به شکم دختر پیامبر خورد و او که حامله بود محسن شش ماهه خود را سقط کرد عمر و قنفذ و خالد بن ولید هجوم آوردند بدرون خانه. فاطمه با صدای بلند گریه می کرد و می گفت:

«ای پدر! ای پیامبر خدا! دخترت را دروغگو می دانند و می زنند! و بچه اش را کشتند!» سپس امیر المؤمنین در حالی که چشمش از شدت غضب سرخ شده بود از داخل خانه بیرون آمد و عبايش را در آورد و روی فاطمه که غش کرده بود انداخت و او را به سینه چسبانید. و به وی گفت:

«ای دختر پیامبر خدا! می دانی که خداوند پدر بزرگوارت را برای هدایت جهانیان برانگیخت. مبادا مقنعه خود را از سر برداری و نفرین کنی! ای فاطمه به خدا قسم اگر چنین کنی یک نفر در روی زمین نمی ماند که بگوید محمد و موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و آدم پیامبر خداست هر جنبنده ای که در روی زمین است و هر پرنده ای که در آسمان است خداوند آن را نابود می کند.» آن گاه به عمر گفت:

«ای پسر خطاب وای بر تو از این کاری که امروز نمودی و از عواقب آن. از خانه من بیرون برو پیش از آنکه شمشیرم را بکشم و امت جفا جوی را بکشم» عمر هم با خالد بن ولید و قنفذ و عبد الرحمن بن ابی بیرون رفتند. امیر مؤمنان فضا را صدا زد و فرمود:

«ای فضا بانوی خود زهراء را دریاب که دچار درد زاییدن شده است.» چون فضا به کار آن مخدره پرداخت. بچه ای که پیش از ولادت نام او را محسن گذارده بودند سقط گردید! امیر المؤمنین فرمود:

«این بچه به نزد جدش رسول خدا می رود و بوی شکایت می کند.» امیر المؤمنین در تاریکی شب زهرا را

برداشته به اتفاق حسن و حسین و زینب و ام کلثوم به در خانه مهاجر و انصار می‌رفت، و آن‌ها را به یاد خدا و پیامبر و بیعت و پیمانی که پیامبر در زمان حیات خود در چهار جا برای وی گرفت و در هر مورد مسلمانان او را امیر المؤمنین دانستند می‌آورد و همه وعده می‌دادند که فردای آن شب به یاری وی قیام کنند ولی چون صبح می‌شد هیچ کس حرکتی از خود نشان نمی‌داد.»

دادخواهی امیر المؤمنین (علیه السلام)

امام ادامه می‌دهند:

«سپس امیر المؤمنین محنت‌های عظیمی را که بعد از پیامبر دید و با آن امتحان خود را داد، به آن حضرت شکایت می‌کند. می‌گوید:

«یا رسول الله داستان من مانند داستان هارون است و من به شما همان را می‌گویم که هارون به موسی گفت: «إِنَّ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشِمْتِ بِي الْأَغْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^{۳۷} من هم صبر کردم و تسلیم حوادث شدم و راضی به رضای خدا گشتم و با مخالفتی که با من نمودند و نقض کردن عهده‌ی را که با آن‌ها در باره من بستی، حجت بر آن‌ها تمام گشت. یا رسول الله! من متحمل رنج‌ها و گرفتاری‌هایی شدم که هیچ‌کس از پیشین پیامبری در هیچ امتی متحمل نگشت، تا جایی که با ضربت عبد الرحمن بن ملجم مرا به قتل رساندند، و خداوند شاهد بر چگونگی نقض بیعت من است. طلحه و زبیر، عایشه را به بهانه ادای مراسم حج و عمره به مکه بردند ولی او را گردش داده به بصره آوردند. من هم ناچار برای جلوگیری از بلوای آن‌ها نیروها را بسیج کردم و خدا و شما را به یاد آن‌ها آوردم، ولی آن‌ها برنگشتند تا اینکه خداوند مرا بر آن‌ها پیروز گردانید و خون بیست هزار

^{۳۷} اعراف / ۱۵۰: «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده!»

نفر از مسلمانان ریخته و هفتاد دست که می‌خواست
 مهار شتر عایشه را نگهدارند بریده شد. یا رسول الله:
 آن‌چه در جنگ‌های شما و جنگ‌های بعد از شما دیدم
 از جنگ جمل بر من دشوارتر نبود زیرا آن جنگ از
 سخت‌ترین و هول‌انگیزترین و بزرگترین جنگ‌هایی بود
 که من دیدم. همان‌طور که مرا بار آوردی و به این آیه:
 «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ أَصْبِرْ وَ
 مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»^{۳۸} من نیز صبر کردم. یا رسول الله
 به خدا قسم تاویل این آیه: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ
 خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى
 أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ
 سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»^{۳۹} واقعا بعد از شما تحقق
 یافت.»

دادخواهی امام حسن (علیه‌السلام)

امام در ادامه می‌فرماید:

«ای مفضل! آن‌گاه حسن برخاسته و خطاب به پیامبر
 می‌گوید:

«ای جد بزرگوار! من هنگام آمدن پدرم امیر المؤمنین
 به کوفه با حضرتش بودم تا اینکه به ضربت عبد الرحمن
 بن ملجم ملعون شهید شد. همان‌طور که شما به او
 وصیت کرده بودید پدرم نیز به من وصیت فرمود. چون
 معاویه ملعون از شهادت پدرم مطلع شد، زیاد زنازاده را
 با دویست و پنجاه هزار سرباز به کوفه فرستاد و بوی

^{۳۸} احقاف/ ۳۵: پس صبر کن آن‌گونه که پیامبران «اولو العزم»
 صبر کردند.

^{۳۹} نحل/ ۱۲۷: صبر کن، و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا
 باشد!

^{۴۰} آل عمران/ ۱۴۴: محمد (ص) فقط فرستاده خداست و پیش از
 او، فرستادگان دیگری نیز بودند آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود،
 شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت
 و کفر بازگشت خواهید نمود؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز
 به خدا ضرری نمی‌زند و خداوند بزودی شاکران (و
 استقامت‌کنندگان) را پاداش خواهد داد.

دستور داد که من و برادرم حسین و سایر برادران و بستگان و شیعیان و دوستان مرا گرفتار سازد و از ما برای معاویه بیعت بگیرد. هر کدام از ما حاضر نشدند گردنش را بزند، و سر او را برای معاویه بفرستد، چون من این را دیدم از خانه بیرون آمده، به مسجد جامع کوفه رفتم تا نماز بگذارم. بعد از نماز به منبر رفتم و بعد از حمد و ثنای الهی گفتم:

«ای مردم! اوضاع دنیا عوض شده و آثار دین از بین رفته، و بردباری کم شده امروز دیگر از تحریکات شیطانی و حکم خائنین کسی آسایش ندارد. به خدا قسم دلیل‌های محکمی برای آن‌ها آورده شد، و علایم زیادی بر ایشان روشن گردید، و مشکلاتشان آشکار گشت، و هر لحظه منتظر بودیم که تأویل این آیه: «و ما مُحَمَّدًا إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ...» تحقق یابد.

ای مردم! به خدا قسم جدم رحلت کرد و پدرم شهید شد و وسواس خناس در دل‌های مردم تخم و سوسه پاشید و فتنه‌جویان برای ایجاد فتنه عربده‌ها کشیدند و بر خلاف سنت رفتار کردید. ای وای بر آن فتنه‌گر و کور که در آن صدای کسانی که مردم را به راه راست می‌خوانند و برای پذیرش حق و حقیقت صلا می‌زنند، شنیده نمی‌شود، در آن فتنه است که سخن نفاق آمیز آشکار می‌گردد و باطن تفرقه‌اندازان معلوم می‌شود و دو لشکر خارجی شام و عراق به جان هم می‌افتند. خدا شما را رحمت کند بشتابید بسوی گشایش و نور آشکار و پرچم بزرگ و چراغی که هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود و حقی که مخفی نمی‌گردد. ای مردم! از خواب غفلت بیدار شوید و از تاریکی گمراهی که شما را احاطه کرده به درآیید. به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید و ردای عظمت پوشانید، قسم یاد می‌کنم جمعی از شما که دارای دل‌هایی صاف و نیت‌هایی خالص باشند، بدون اینکه آمیخته به نفاق و قصد افتراق باشند برخاسته با من بیعت کنید، تا من بتوانم با شمشیر قیام کنم و اطراف کار را بر دشمن تنگ بگیرم و با نیزه‌ها و سم‌های

اسب لشکر آن‌ها را از میان بردارم، ای مردم! خدا شما را رحمت کند سخن بگویید و به من جواب بدهید!»
 یا رسول الله! مثل اینکه مهر سکوت به دهان آن‌ها زده بودند. زیرا جز بیست نفر کسی دیگر به من جواب نداد!!
 آن‌ها برخاستند و گفتند:

«ای پسر پیامبر! ما با شمشیرهای خود تا پای جان برای نصرت تو ایستاده‌ایم. فرمانبردار تویم و هر کاری بکنی تصدیق می‌کنیم، هر امری داری بفرما.» من به چپ و راست خود نگاه کردم دیدم جز آن بیست نفر کسی دیگر نمانده است. در آن هنگام پیش خود گفتم:
 «من هم از جدم پیروی می‌کنم، چه او وقتی سی و نه نفر معتقد داشت در پنهانی خدا را پرستش نمود. چون خداوند او را به سن چهل سالگی رسانید با جماعت بیشتر امر خدا را آشکار کرد. اگر آن عده با من بودند به بهترین وجه در راه خدا جهاد می‌کردم.» آن‌گاه سر به آسمان برداشتم و گفتم:

«خداوندا! من مردم را به راه راست دعوت کردم و از عذاب تو ترساندم و امر و نهی کردم، ولی آن‌ها پاسخ مثبت به من ندادند و از یاری من سر باز زدند، آن‌ها از اجابت دعوت داعی حق غافل بودند و از دعوت داعی حق غافل بودند و از یاری وی خودداری کردند و در پیروی از او تقصیر نمودند و به کمک دشمنان او رفتند. پروردگارا! عذاب و بلای خود را که همیشه بر ستمگران می‌فرستی بر اینان نیز فرو فرست.» این را گفتم و از منبر به پایین آمدم و از کوفه کوچ کرده رهسپار مدینه شدم! در کوفه دسته دسته مردم (خون مرده) می‌آمدند و می‌گفتند:

«معاویه دسته دسته سپاه خود را به شهر انبار و کوفه گسیل داشته و آن‌ها هم دست به غارت و قتل مردم و زنان و اطفال آن‌ها زدند؛ من هم به آن‌ها فهماندم که وفا ندارند، لشکری فراهم آوردم، و به آن‌ها گفتم که شما به طرف معاویه خواهید رفت و پیمان و بیعت خود را با من می‌شکنید، و همان طور هم که گفته بودم،

تحقق پذیرفت.»

دادخواهی امام حسین (علیه السلام)

امام در ادامه دادخواهی‌ها می‌گویند:

«آن‌گاه امام حسین با بدنی آغشته به خون خود و یارانش که با وی کشته شدند، در جلو پیامبر می‌ایستد. چون پیامبر او را می‌نگرد زار زار می‌گرید. از گریه او اهل آسمان و زمین نیز گریه می‌کنند. فاطمه زهراء هم ناله جانکاه از دل پر ألم بر می‌آورد. از ناله و شیون و گریه و زاری آن حضرت زمین و اهل زمین متزلزل می‌گردند. سپس امیر المؤمنین و امام حسن در سمت راست پیامبر و فاطمه زهرا در سمت چپ آن حضرت قرار می‌گیرند. پیامبر او را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید:

«یا حسین فدایت گردم! دیدگانت روشن باد و دیدگان من هم روشن باشد» سپس حمزه سید الشهداء عموی پیامبر در سمت راست آن حضرت می‌ایستد و در سمت چپ جعفر بن ابی طالب (طیبار) قرار می‌گیرد. ناگاه خدیجه کبری و فاطمه دختر اسد (مادر امیر المؤمنین) محسن سقط شده فاطمه زهراء را به دست گرفته، ناله کنان به نزد پیامبر می‌آیند و مادرش فاطمه این آیه قرآن را می‌خواند: «هَذَا يَوْمَكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ^{۴۱}، يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا^{۴۲}»

محسن سقط شده

مفضل در ادامه روایت می‌گوید:

در این وقت حضرت صادق چنان گریست که محاسن

^{۴۱} انبیاء/ ۱۰۳: این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد!
^{۴۲} آل عمران/ ۳۰: روزی که هر کس، آنچه را از کار نیک انجام داده، حاضر می‌بیند و آرزو می‌کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد.

مبارکش از سیلاب اشک، تر شد! سپس فرمود:
 «روشن مباد چشمی که با این گفته نگرید!» من هم
 بسیار گریستم و آن‌گاه عرض کردم:
 «آقای من! این گریه چقدر ثواب دارد؟» فرمود:
 «وقتی از روی حقیقت باشد، به شماره نمی‌آید!» سپس
 پرسیدم:

«آقای من! چه می‌فرمایید در باره این آیه: *وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ
 سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ*^{۴۳}» فرمود:
 «ای مفضل به خدا قسم این مؤوده و به خاک سپرده
 شده، محسن بچه فاطمه است. زیرا مقصود از این آیه
 ماییم و هر کس جز این بگوید او را تکذیب کنید.»
 سؤال کردم:

«آقای من! آن‌گاه چه می‌شود؟» فرمود:
 «فاطمه زهراء برخاسته و عرض می‌کند:
 «خدایا! آن روزی که به من وعده فرمودی از کسانی که
 به من ظلم کرده‌اند و حق مرا غصب نمودند و مرا زدند
 و اولاد مرا به گریه آوردند، انتقام بگیر! به وعده خود وفا
 کن!» در این وقت فرشتگان هفت آسمان و حاملین
 عرش الهی و ساکنان هوا و اهل دنیا و آن‌ها که در زیر
 طبقات زمین هستند، با ناله و فریاد می‌گریند و به خدا
 شکایت می‌کنند. در آن روز تمام قاتلان و ظالمان به ما
 و آن‌ها که از آنچه بر سر ما آمده، راضی بودند هزار بار
 به قتل می‌رسند، نه مثل کشته شدن آن‌هایی که در راه
 خدا شهید می‌شوند زیرا شهیدان در حقیقت نمی‌میرند
 چنان که خدا فرمود:

*وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ
 عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ
 يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَا خَوْفٌ
 عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ*^{۴۴} «عرض کردم:

^{۴۳} تکویر / ۸ و ۹: روز قیامت از کسی که بخاک سپرده شده سؤال
 می‌شود بچه جرمی کشته شده است؟

^{۴۴} آل عمران / ۱۶۹: (ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه
 خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارش

«آقای من! بعضی از شیعیان شما به رجعت شما عقیده ندارند» فرمود:

«آیا آنها سخن جد ما پیامبر خدا و گفته ما ائمه را نشنیده‌اند که می‌گوییم: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^{۴۵} ای مفضل! عذاب نزدیک‌تر رجعت آل محمد و عذاب بزرگ‌تر عذاب روز قیامت است که خدا می‌فرماید: «يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»^{۴۶}

شناسایی ائمه طاهرين از زبان قرآن

مفضل ادامه می‌دهد:

«آقای من! ما می‌دانیم که شما برگزیده خدا هستید به- دلیل اینکه خداوند می‌فرماید: «تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّنْ نَّشَاءُ»^{۴۷} و این آیه: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^{۴۸} و این آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^{۴۹} حضرت ادامه دادند:

روزی داده می‌شوند. آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند و بخاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند [مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می‌بینند و می‌دانند) که نه ترسی بر آنهاست، و نه غمی خواهند داشت.^{۴۵} سجده / ۲۱: به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از

عذاب بزرگ (آخرت) می‌چشانیم، شاید بازگردند!

^{۴۶} ابراهیم / ۴۸: در آن روز که این زمین به زمین دیگر، و آسمان‌ها (به آسمانهای دیگری) مبدل می‌شود، و آنان در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می‌گردند!

^{۴۷} انعام / ۸۳؛ یوسف / ۷۶: درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته بدانیم)، بالا می‌بریم.

^{۴۸} انعام / ۱۲۴: خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد!

^{۴۹} آل عمران / ۳۳ و ۳۴: خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. آنها فرزندان و (دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت)، بعضی از بعض دیگر گرفته شده

«ای مفضل ما در این آیه کجا ذکر شده ایم؟» عرض کردم:

«به خدا قسم این که خدا می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»^{۵۰} و این آیه: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ»^{۵۱} و این آیه: «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»^{۵۲} و می دانیم که پیامبر و امیر المؤمنین (علیهما السلام) نه بت و نه صنمی را پرستش نکردند و به اندازه یک چشم بهم زدن به خدا شرک نیاوردند و این آیه: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^{۵۳} حضرت فرمود:

«ای مفضل! از کجا دانستی که ظالم به عهد خدا و منصب امامت نمی رسد؟» عرض کردم:

«آقای من! مرا به چیزی که طاقت آن ندارم امتحان نفرمایید زیرا آن چه تاکنون آموخته ام از علم شما بوده، و از فضیلتی که خدا به شما عطا فرموده استفاده کرده ام» حضرت فرمود:

بودند و خداوند، شنوا و داناست (و از کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می باشد).

^{۵۰} آل عمران / ۶۸: سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند (از همه سزاوارترند) و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است.

^{۵۱} حج: ۷۸: از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید.

^{۵۲} ابراهیم / ۳۵: (به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا! این شهر [مکه] را شهر امنی قرار ده! و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار!»

^{۵۳} بقره / ۱۲۴: (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود، و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند)».

«ای مفضل! راست گفתי اگر اعتراف به نعمت خداوند که به تو روزی نموده نمی‌کردی، چنین نبودی! ای مفضل! آیا می‌دانی کدام آیات قرآن است که کافر را ظالم دانسته؟» عرض کردم:

«آری این آیه است: «الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^{۵۴} و کافرین هم که همان فاسقان هستند. و کسی هم که کافر و فاسق و ظالم باشد، خدا او را پیشوای مردم قرار نمی‌دهد.» حضرت فرمود:

«آفرین ای مفضل! رجعت ما را از کجا دانستی این‌که مقصران از شیعیان ما می‌گویند: «معنی رجعت این است که خداوند سلطنت دنیا را به ما برمی‌گرداند و آن را برای مهدی ما قرار می‌دهد!» وای بر آن شیعیان قاصر که چنین گمان کرده‌اند که خدا سلطنت را از ما گرفت تا آن را به ما برگرداند؟!» پاسخ دادم:

«نه! به خدا سلطنت خدایی از شما سلب نگردیده و سلب نخواهد شد. زیرا آن سلطنت، سلطنت نبوت و پیامبری و جانشینی پیامبر و منصب امامت است.» حضرت فرمود:

«اگر آن‌ها در قرآن مجید تدبر می‌کردند؛ فضل و مقام ما را به خوبی می‌دانستند آیا آن‌ها نشنیدند که خداوند عز و جل می‌فرماید: «وَوُتِّدُ أَنْ نُمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً»^{۵۵}»

ای مفضل! به خدا قسم! این آیه در باره بنی اسرائیل نازل شده ولی تأویل آن در باره ماست، و این فرعون و هامان همان تیمم و عدی (یعنی اولی و دومی) است.»

دادخواهی سائر ائمه (علیهم السلام)

امام صادق همچنان از دادخواهی ائمه بزرگوار نزد پیامبر می‌فرماید:

آن‌گاه جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر

^{۵۴} بقره: ۲۵۴

^{۵۵} قصص / ۵: ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان قرار دهیم!

برخاسته و آنچه را از امت جفاکار دیده‌اند به جد بزرگوارشان رسول خدا شکایت می‌کنند. سپس من بر می‌خیزم و از ظلم منصور خلیفه عباسی شکایت می‌کنم، بعد از من فرزندان موسی بن جعفر از هارون و بعد از او علی بن موسی از مأمون و بعد از وی فرزندش محمد بن علی از معتصم و بعد از وی فرزندش علی بن محمد از متوکل و بعد از وی فرزندش حسن بن علی از ظلم معتز شکایت می‌کنند. آن‌گاه مهدی، هم نام جدم رسول خدا در حالی که پیراهن آن حضرت را که آغشته به خون پیشانی و دندان پاکش می‌باشد پوشیده، و فرشتگان اطراف او را گرفته‌اند، آمده و جلو پیامبر می‌ایستد، و می‌گوید:

«ای جد بزرگوار، شما مرا به اوصافی معرفی فرمودی که مردم مرا از روی آن اوصاف بشناسند. و نام و نسب و کنیه‌ام را ذکر فرمودی. با این وجود امت منکر وجود من شدند و متمرّد گشتند و گفتند:

«مهدی متولد نشده و اصلاً نبوده. اگر هست کجاست و کی می‌آید؟ پدرش مرده و اولاد نداشته است و اگر او موجود و سالم می‌بود خدا آمدن او را تا این موقع به تأخیر نمی‌انداخت!» من هم تاکنون صبر کردم و اینک به فرمان الهی ظاهر گشته‌ام.» پیامبر می‌فرماید:

«خدا را شکر می‌کنیم که وعده خود را در باره ما عملی ساخت، و ما را وارث زمین گردانید، و در بهشت هر جا بخواهیم مسکن می‌کنیم، چه خوب است پاداش عمل‌کنندگان» و هم می‌فرماید:

«موقع نصرت و پیروزی خدا فرا رسید.» و آیه: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^{۵۶} امروز مصداق پیدا کرد، و تأویل شد. «سپس این آیه را می‌خواند: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ

^{۵۶} توبه/ ۳۳؛ صف/ ۹: او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!

وَمَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً
وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصراً عَزِيْزاً^{۵۷}»

معنای آمرزش گناهان پیامبر

عرض کردم: «آقای من! پیامبر چه گناهی کرده بود؟
(که خدا می‌فرماید: گناهان گذشته و آینده تو را
بخشد)» حضرت فرمود:

«ای مفضل پیامبر عرض کرد: خدایا گناهان گذشته و
آینده شیعیان برادرم (علی بن ابی طالب) و اولادم که
جانشینان من هستند تا روز قیامت به من واگذار کن
(تا با شفاعت زمینه آمرزش آنها را فراهم آورم). و مرا
میان پیامبران و انبیاء از آنچه پیروانم انجام می‌دهند
رسوا مگردان. خداوند، هم گناهان آنها را واگذار به
پیامبر کرد و همه آنان را بخشید.» در این وقت من
سخت گریستم، و عرض کردم:

«آقای من! این از موهبت خداوند است که به برکت
وجود شما به ما رسیده است.» حضرت فرمود:

«ای مفضل! شیعیانی که پیامبر گناهان آنها را به
گردن گرفت تو و امثال تو هستی. ای مفضل این حدیث
را برای بعضی از شیعیان ما که در امر دین لا ابالی
هستند مگو. زیرا به اعتماد این فضیلت، عمل به احکام
دین را ترک می‌گویند و در نتیجه از رحمت الهی
محروم می‌گردند. خداوند در باره آنها فرمود: «لَا
يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ^{۵۸}»

^{۵۷} فتح / ۱ - ۳: ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم! تا
خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند
بخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و
به راه راست هدایت فرماید و پیروزی شکست‌ناپذیری نصیب تو
کند.

^{۵۸} انبیاء / ۲۸: او اعمال امروز و آینده و اعمال گذشته آنها را می‌داند
و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است
شفاعت نمی‌کنند و از ترس او بیمناکند.

نحوه غلبه پیامبر بر همه ادیان

سؤال نمودم:

«آقای من! پیامبر در موقع برانگیخته شدنش بر تمام ادیان باطله غلبه نیافت (پس چگونه خداوند می فرماید: او هنگام رجعت بر تمام ادیان غلبه می یابد؟) فرمود: «ای مفضل اگر پیامبر بعد از بعثت بر تمام ادیان غالب شده بود، دیگر نه مجوسی و نه یهودی و نه صابئیان و نه نصرانی و هیچ تفرقه و اختلاف و شک و شرک و بت پرستی و اوثنان و لات و عزی و پرستش آفتاب و ماه و ستارگان آتش سنگ بود، پس لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ تَأْوِيلُش امروز است. اینک این مهدی و این هم رجعت است که خداوند می فرماید: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ^{۵۹}» عرض کردم: «گواهی می دهیم که از علم خداوند استفاده کرده اید و با قدرت و اقتدار او توانا گشته اید و با حکم او تکلم می کنید و به امر او عمل می نمایید.»

برگشت امام به کوفه

سپس حضرت فرمود:

«مهدی به کوفه بر می گردد و آسمان ملخهای طلایی بر آنها می بارد، همان طور که خداوند در بنی اسرائیل بر ایوب پیامبر نیز فرود آورد. گنجهای طلا و نقره و گوهر زمین را به یارانش تقسیم می کند.»

ادای قرض شیعیان

سؤال کردم:

«اگر یکی از شیعیان بمیرد و قرضی از برادران دینی یا بی دینان در گردن داشته باشد، چه می شود؟» فرمود: «کاری که مهدی می کند این است که در تمام دنیا

^{۵۹} بقره/ ۱۹۳؛ انفال/ ۳۹. و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد.

اعلام می‌کند:

«هر کس طلبی از یکی از شیعیان داشته باشد، بیاید و بگوید.» حتی اگر سیر یا خشخاش هم در گردن یکی از شیعیان باشد، مهدی آن را به صاحبش رد می‌کند، تا چه رسد جواهرات گرانبهای طلا و نقره و املاک.»

خراب نمودن مسجد معاویه

عرض کردم:

«آقای من! آن‌گاه چه می‌شود؟» فرمود:

«مهدی بعد از گردش در شرق و غرب به کوفه می‌آید و وارد مسجد کوفه می‌شود، و مسجدی را که یزید بن معاویه بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) بنا کرده خراب می‌کند، همچنین مسجدی را که برای خدا ساخته نشده ویران می‌سازد. خدا لعنت کند بانی آن را.»

مدت سلطنت امام

پرسیدم:

«آقای من! مدت سلطنت مهدی چند سال است؟»

فرمود:

«خدا می‌فرماید: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ. فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فَمِنَ النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيْقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ. وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَمِنَ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ.»^{۶۰} و بعد از آن، روز رستاخیز فرا می‌رسد.»

^{۶۰} هود/ ۱۰۵ - ۱۰۸: آن روز که (قیامت و زمان مجازات) فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی‌گوید گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت! اما آنها که بدبخت شدند، در آتشند و برای آنان در آنجا، «زفیر» و «شهیق» [ناله‌های طولانی دم و بازدم] است، جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمان‌ها و زمین برپاست مگر آنچه پروردگارت بخواهد! پروردگارت هر چه را بخواهد انجام می‌دهد! اما آنها که خوشبخت و سعادتمند شدند، جاودانه در بهشت خواهند

ماند، تا آسمان‌ها و زمین برباست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد!
بخششی است قطع نشدنی!

امام مهدی در کلام معصومین (علیهم السلام) ^۲

پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله)

(۱) مهدی از فرزندان من خواهد بود، او را غیبتی است که گروهی از طول آن در حیرت خواهند افتاد، وی ذخائر پیامبران را خواهد آورد و زمین را پر از عدل می کند بعد از اینکه از جور پر شده باشد.^{۶۱}

(۲) ذو القرنین یکی از بندگان صالح بود که خداوند او را برای بندگانش حجت قرار داده بود، وی قوم خود را به طرف خداوند دعوت کرد و آن ها را به تقوی و فضیلت خواند، و لیکن آنان حرف او را قبول نکردند و او هم مدتی از انظار آن ها ناپدید شد و مردم می گفتند: وی مرده و هلاک گردیده است.

پس از مدتی بار دیگر ظاهر شد و به میان قومش مراجعت کرد باز هم مردم او را مضروب کرده و از خود راندند در میان شما هم کسی هست که مانند او خواهد بود، پروردگار به ذو القرنین قدرت فوق العاده ای داد و سلطنت او تا شرق و غرب عالم پیش رفت، و خداوند همین سنت را در قائم که از فرزندان من است جاری خواهد کرد و سلطنت او را هم به شرق و غرب عالم خواهد رسانید، و هر جا که مورد تصرف ذو القرنین شده به تصرف او هم خواهد رسید، پروردگار گنجهای زمین را برای وی ظاهر می کند و معادن را برای او کشف می سازد، و با القاء رعب او در دل ها از وی یاری می کند،

^{۶۱} الْمَهْدِيُّ مِنْ وَوَلَدِي يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَبْرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَّمُ يَأْتِي بِذَخِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ فَيَمْلُؤُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.

خداوند به وسیله وی زمین را پس از ظلم و جور پر از عدل و داد می‌سازد.

امام علی (علیه‌السلام)

۳) قائم به اندازه‌ای در پشت پرده غیبت خواهد ماند که جهال می‌گویند خداوند به آل محمد احتیاجی ندارد.^{۶۲}

۴) اصبح بن نباته گوید: امیر المؤمنین (علیه‌السلام) را مشاهده کردم در حالی که در فکر فرو رفته و سر به زیر افکنده بود، عرض کردم:

«یا امیر المؤمنین چرا متفکر هستی و بر زمین نگاه می‌کنی؟ آیا به زمین رغبت پیدا کرده‌ای؟» فرمود:

«نه به پروردگار سوگند رغبتی به زمین ندارم و هرگز به دنیا دل نبسته‌ام، من در باره یازدهمین فرزند خود که پس از من ظهور خواهد کرد و زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد. در فکر فرو رفته‌ام. برای این فرزندم غیبت طولانی در پیش است و مردم از طول غیبت در حیرت و سرگردانی خواهند افتاد، گروهی از مردم گمراه می‌شوند و جماعتی دیگر هدایت می‌گردند.» عرض کردم:

«یا امیر المؤمنین این موضوع انجام خواهد گرفت؟» فرمود:

«آری این مطالب پیش می‌آید و تو از این موضوعات اطلاع نداری معتقدین به وی از بهترین افراد این امت هستند که با نیکان عترت همراه می‌باشند.»^{۶۳} باز سؤال کردم:

«بعد از این چه خواهد شد؟» فرمود:

«خداوند مقدرات خود را ظاهر خواهد ساخت و عنایات خود را به معرض ظهور و بروز خواهد رسانید.»

۵) امیر المؤمنین در خطاب به امام حسین (علیه‌السلام) فرمود:

^{۶۲} أَنَّهُ ذَكَرَ الْقَائِمَ فَقَالَ أَمَا لَيُعَيِّنَنَّ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ

^{۶۳} أُولَئِكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ أَتْرَارِ هَذِهِ الْعِثْرَةِ

«ای حسین نهمین فرزند تو قائم بر حق است، او دین را ظاهر کرده و عدل را در زمین جاری می‌کند» امام حسین (علیه السلام) فرمود عرض کردم:

«این قضیه عملی خواهد شد؟» فرمود:

«آری به خداوندی که محمد را به راستی برگزید و او را به نبوت مبعوث کرد، و لیکن او غیبت طولانی خواهد داشت که جز مردان مخلص که روح یقین در کالبد آنها جای دارد در عقیده خود ثابت نخواهند ماند، و اینان هم افرادی هستند که خداوند میثاق ولایت ما را از آنان اخذ کرده و ایمان را در دل‌های آنها جای داده و با تاییدات خود آنان را تایید کرده است.»^{۶۴}

امام حسن (علیه السلام)

۶) حنان بن سدیر از ابو سعید عقیصا روایت می‌کند که پس از مصالحه حضرت مجتبی (علیه السلام) با معاویه، مردم خدمتش رسیدند و در مورد صلح با معاویه آن حضرت را ملامت کردند، امام فرمود:

«وای بر شما نمی‌دانید من چه عملی را انجام داده‌ام؟! به خداوند سوگند عمل من برای شیعیانم از آنچه که خورشید بر آن پرتو می‌افکند بهتر است. مگر شما نمی‌دانید من امام شما هستم، و اطاعت من بر شما واجب است و من یکی از سید جوانان اهل بهشتم و جدم به این موضوع تصریح کرده است!» گفتند:

«آری می‌دانیم!» فرمود:

«مگر نمی‌دانید هنگامی که خضر کشتی را سوراخ کرد و غلام را کشت و دیوار کج را راست نمود حضرت موسی بر وی اعتراض کرد، زیرا موسی از وجه حکمت آن اطلاع نداشت در صورتی که نزد خداوند عمل خضر خوب بود.

مگر نمی‌دانید که بیعت جباریه و طاغیان زمان بر گردن

^{۶۴} بَعْدَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ لَا يُثْبِتُ فِيهِمَا عَلَي دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ الْمُبَاشِرُونَ بِرُوحِ الْيَقِينِ «الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُمْ بَوْلَايَتِنَا وَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ مَجَادِلَهُ: ۲۲»

همه ما اهل بیت هست، و فقط قائم ما از این مورد مستثنی است و هیچ کس بر گردن او بیعت ندارد، قائم همان کسی است که حضرت عیسی پشت سر او نماز می خواند، خداوند ولادت او را مخفی می دارد و شخص او را از انظار پنهان می کند تا کسی در گردن او بیعت نداشته باشد، وی نهمین فرزند از اولاد برادرم حسین است که از سیده کنیزان متولد خواهد شد، خداوند عمر او را طولانی خواهد کرد و در پشت پرده غیبت نگاه خواهد داشت، و پس از مدتی طولانی ظهور می کند در حالی که جوان است و سنش از چهل سال کمتر نشان می دهد، و این برای این است که مردم بدانند خداوند بر هر چیزی قادر است.»

امام حسین (علیه السلام)

۷) اگر جز یک روز از عمر دنیا باقی نماند خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا مردی از فرزندان من بیرون شود و دنیا را پر از عدل و داد کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد، و من این حدیث را همین طور از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده ام.

امام سجاد (علیه السلام)

۸) در قائم ما خصلت هایی از شش پیامبر که عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، ایوب، و محمد (علیهم السلام) وجود دارد، طول عمر از نوح، مخفی بودن ولادت و کناره گیری از مردم از ابراهیم، خوف و تقیه از موسی، اختلاف مردم از عیسی، فرج بعد از ابتلاء از ایوب، و خروج با شمشیر از محمد (صلی الله علیه و آله).
۹) هر کس در هنگام غیبت قائم ما، بر دوستی با ما ثابت بماند خداوند به وی اجر هزار شهید مانند شهدای بدر را خواهد داد.

امام باقر (علیه السلام)

۱۰) عبد الله بن عطا می گوید: به حضرت باقر (علیه السلام)

عرض کردم:

«شیعیان شما در عراق زیادند و در میان اهل بیت هم کسی مانند شما نیست (زمینه برای قیام شما آماده است)» امام فرمود:

«سخنان بی سر و ته افراد بدون اراده در گوش تو اثر کرده، به خداوند قسم من صاحب شما نیستم، صاحب شما آن کسی است که ولادتش از نظر مردم مخفی بماند!»

(۱۱) ابو الجارود زیاد بن منذر از حضرت باقر (علیه السلام) روایت می کند که آن جناب به من فرمود:

«هر گاه چرخ زمان برگشت و مردم گفتند: «قائم از دنیا رفته! و یا کشته شده و معلوم نیست در کجا است!» و افرادی هم می گویند: «قائم در این دنیا نیست و اکنون استخوانهایش هم در زیر زمین پوسیده!» در این هنگام که مردم این گونه سخنان را بر زبان جاری می سازند تو امیدوار باش، و هر گاه شنیدید که وی در کجا است فوراً به طرف او حرکت کنید و لو اینکه مانند کودکان بر دست و پای خود حرکت کنید.»

(۱۲) محمد بن مسلم می گوید: خدمت حضرت باقر (علیه السلام) رسیدم و در نظر داشتم در مورد قائم از وی سؤالاتی بکنم، قبل از این که من آغاز سخن کنم، امام فرمود:

«ای محمد بن مسلم! قائم آل محمد به پنج پیامبر شباهت دارد و آنان عبارتند از: یونس بن متی، یوسف بن یعقوب، موسی، عیسی و محمد (علیهم السلام). شباهت او به یونس از این جهت است که آن حضرت پس از غیبت طولانی ظهور خواهد کرد و با کبر سنی که دارد از نظر صورت جوان است.»

شباهت به یوسف از این نظر است که از میان خویشاوندان و عموم مردمان دور است، در صورتی که از نظر مسافت بین او و خویشاوندان و اهل بیتش فاصله‌ای در بین نیست.

شباهت به موسی برای این است که همواره در حال

خوف و تقیه است، و ولادتش از نظر مردم پنهان است، و شیعیان هم در غیبت طولانی او از دست دشمن در رنج و اذیت می‌باشند تا آن‌گاه که خداوند اذن قیام دهد و او را بر دشمنان و مخالفینش پیروز گرداند. شباهت به عیسی از این نظر است که مردم در باره وی اختلاف می‌کنند، گروهی می‌گویند وی به دنیا نیامده، جماعتی اظهار می‌کنند وی مصلوب شده و کشته گردیده است.

شباهت او به جدش حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برای این است که شمشیر می‌کشد و دشمنان خدا و رسولش را می‌کشد، و با ظالمین و ستمگران جنگ می‌کند، پروردگار او را با شمشیر و انداختن رعب در دل ظالمین یاری خواهد نمود و پرچم او همواره جلو خواهد رفت و به عقب بر نخواهد گشت، از علائم ظهور او خروج سفیانی در شام و خروج یمانی در یمن، و صیحه آسمانی در ماه رمضان، و فریاد منادی که او را با نام خود و پدرش فریاد خواهد زد.»

امام صادق (علیه‌السلام)

۱۳) هر کس به امامت ائمه اقرار کند و به امامت مهدی عقیده نداشته باشد مانند این است که به همه پیامبران معتقد باشد ولی نبوت حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را انکار کند.

۱۴) از امام صادق (علیه‌السلام) سؤال نمودند: «مهدی از فرزندان تو کدام است؟» فرمود:

«پنجمین نفر از فرزندان هفتمی که شخصش از نظر شما نهان است و بردن نامش هم بر شما جایز نیست.»

۱۵) هر گاه سه نام متوالی که عبارتند از: محمد، علی، و حسن با هم اجتماع کردند چهارمی آنها قائم است.

۱۶) نزدیک‌ترین اعمال و پسندیده‌ترین افعال نزد خداوند در هنگام غیبت ولی عصر انتظار فرج است، و این برای افرادیست که در غیبت ولی عصر گرفتار تردید نشوند و بدانند که با غیبت حجت خدا عهد و میثاق

پروردگار باطل نشده و حجت از بین نرفته است. پس صبح و شام انتظار فرج را داشته باشید.^{۶۵} و اما سخت‌ترین غضب خداوند بر افرادی قرار خواهد گرفت که حجت خدا را نیابند و در مورد او گرفتار شک و تردید گردند، خداوند چون می‌دانست دوستان او در هنگام غیبت حجتش گرفتار تردید نخواهند شد او را از انظار پنهان کرد، و در غیر این صورت ولی عصر را از انظار غایب نمی‌ساخت، و کسانی که منکر غیبت حجت خداوند باشند از سران شرار مردم محسوب می‌شوند. (۱۷) سدید صیرفی روایت می‌کند که از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: «در قائم خصلتی از یوسف هست» عرض کردم:

«مقصود شما غیبت و سرگردانی اوست؟» فرمود:

«چرا این ملت شبهه خوکا منکر این مطلب می‌شوند در صورتی که برادران یوسف از فرزندان انبیاء و اسباط بودند، آنان برادر خود را فروختند و پس از این او را نشناختند تا این که یوسف خودش گفت: من یوسف هستم و این هم برادر من است.

اکنون چرا این امت منکر غیبت حجت خدا می‌شوند؟ یوسف در مصر سلطنت می‌کرد و بین او با پدرش فقط هژده روز فاصله بود، و اگر خداوند اراده می‌کرد جای او را به پدرش نشان می‌داد به خداوند سوگند هنگامی که به یعقوب مژده دادند که یوسف در مصر است او در نه روز خودش را به مصر رسانید.

پس اینک چرا این ملت نمی‌خواهد قبول کند که خداوند با حجت خود مانند یوسف معامله کند، آری حجت خداوند هم مانند یوسف در کوچه‌ها و بازارها راه می‌رود و لیکن مردم او را نمی‌شناسند تا آن‌گاه که وقتش برسد و او هم مانند یوسف خود را معرفی کند» آن‌گاه امام این آیه را قرائت فرمود: «هَلْ عَلَّمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ، قَالُوا أَيْنَكَ لَأَنْتَ

^{۶۵} تَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً

يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي ۶۶»

(۱۸) زرارۀ بن اعین روایت کرده که از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: «فائم قبل از این که قیام کند غیبتی خواهد داشت.» سؤال کردم: «چرا؟» فرمود:

«برای اینکه از دشمنانش می ترسد.» حضرت در این هنگام به شکم خود اشاره کرد سپس فرمود: «ای زرارۀ او کسی است که مردم انتظارش را خواهند داشت، و او همان است که ولادتش از انظار مردم مخفی خواهد بود، گروهی می گویند او هنوز متولد نشده، جماعتی اظهار می کنند: وی از انظار مردم نهان است، بعضی می گویند: او هنوز در شکم مادرش هست، دسته ای خواهند گفت: او دو سال قبل از فوت پدرش وفات کرده است.

در حالی که وی نمرده و در پشت پرده غیبت در انتظار اذن خداوند است تا فرمان خروج او را بدهد، و لیکن پروردگار با غیبت او می خواهد شیعیان را بیازماید، در غیبت ولی عصر اهل باطل گرفتار شک و تردید می گردند و در حیرت و سرگردانی فرو می روند.» عرض کردم:

«قربانت گردم! اگر من آن زمان را درک کردم چه عملی انجام دهم؟» فرمود:

«ای زرارۀ هر گاه آن عصر را درک کردی به قرائت این دعا مداومت کن: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»

(۱۹) عبد الله بن سنان روایت کرده که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

۶۶ یوسف / ۸۹ و ۹۰: آیا بیاد دارید که در گذشته درباره یوسف و برادرش چه کردید آن دم که جاهلان بودید؟ گفتند: مگر تو یوسف هستی؟ گفت: من یوسف هستم و این برادر من است.

«به زودی برای شما شبهه‌ای پیش خواهد آمد که نه علم خروج از آن را دارید و نه امامی هست که شبهه را برای شما حل کند، و در سرگردانی خواهید ماند افرادی که بخواهند از این گونه شبهات رهایی پیدا کنند باید دعای غریق را بخوانند» عرض کردم:

«دعای غریق کدام است؟» فرمود:

میگویی: «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانَ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ» گفتیم:

«یا مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبی علی دینک» فرمود:

«خداوند مقلب قلوب و ابصار هست و لیکن همان طور که من دستور دادم قرائت کن و بگو: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک».

۲۰) خداوند عمر بنده صالح خود، خضر را برای این طولانی نکرد که او را نبوت داده و یا کتابی بر وی نازل کرده و یا شریعت او شرایع دیگر را نسخ نموده، و یا اینکه او را امام مردم معین کرده و آنها را ملزم ساخته است تا از وی متابعت کنند و او را اطاعت نمایند پروردگار متعال چون می دانست که عمر حضرت قائم در غیبت به طول خواهد انجامید و مردم غیبت او را برای طول مدت انکار خواهند کرد، لذا عمر حضرت خضر را طولانی کرد تا مؤید طول عمر حضرت قائم گردد، و حجت و برهان معاندین در انکار این موضوع باطل شود و حجت بر مردم تمام بشود.

امام کاظم (علیه السلام)

۲۱) یونس بن عبد الرحمن روایت می کند که خدمت حضرت موسی (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم: «یا ابن رسول الله شما قائم به حق هستید؟» فرمود:

«من قیام به حق دارم و لیکن آن قائم که زمین را از دشمنان خدا پاک می کند و جهان را پر از عدل و داد می سازد پس از اینکه از ظلم و جور پر شده باشد پنجمین فرزند من است و برای وی غیبتی خواهد بود

که گروهی در هنگام غیبت او مرتد می‌شوند و جماعتی هم ثابت قدم می‌مانند.» پس از این فرمود:

«خوشا به حال شیعیان ما که دست از ریسمان ولایت ما برندارند و به غیبت قائم ما ثابت باشند، هر کس در دوستی ما پا بر جا باشد و از دشمنان ما تبری جوید از ما خواهد بود، آنان از امامت ما راضی بوده و ما هم از متابعت و تشیع آنها نسبت به خودمان رضایت داریم، خوشا به حال آنان، به پروردگار سوگند آنها روز قیامت با ما در یک درجه خواهند بود.»^{۶۷}

(۲۲) هرگاه نفر پنجم از اولاد هفتم از میان شما رفت در این هنگام از خدا بترسید و متوجه دین خود باشید که شما را از راه راست منحرف نکنند.

امام رضا (علیه السلام)

(۲۳) ایوب بن نوح روایت کرده که خدمت حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم:

«ما امیدوار هستیم که صاحب الامر شما باشید و خداوند این مقام را ناگهان در عهده شما بگذارد بدون اینکه شمشیر بزنید، زیرا اکنون مردم با تو بیعت کرده و به نام شما سکه زده‌اند!» حضرت فرمود:

«مردم همواره با ما مکاتبه دارند و مسائل خود را از ما می‌پرسند و با انگشت ما را به همدیگر معرفی می‌کنند و اموال خود را هم به طرف ما حمل می‌نمایند، و لیکن دشمنان ما چون از این جریان ناراحت هستند بلا فاصله ما را دستگیر می‌کنند و یا مسموم می‌سازند این جریان همواره ادامه دارد تا آن‌گاه که خداوند مردی را برانگیزاند که ولادتش مخفی است ولی از نظر نسب نزد همگان معروف می‌باشد.»

(۲۴) ریان بن صلت روایت کرده که خدمت حضرت رضا

^{۶۷} طُوبَى لَشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا النَّابِتِينَ عَلَي مَوْلَانِنَا وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ قَدْ رَضُوا بِنَا أَيْمَةً وَ رَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً فَطُوبَى لَهُمْ هُمْ وَ اللَّهُ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

(علیه السلام) عرض کردم: «شما صاحب الامر هستی؟»
فرمود:

«من صاحب امر هستم، و لیکن آن صاحب الامر که زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آنکه از جور و ظلم پر شده باشد غیر از من است، من با این ضعف بدن هرگز نمی‌توانم صاحب الامر باشم، قائم هر گاه خروج کند از نظر سن و سال پیر است و لیکن از جهت منظره و رخسار جوان می‌باشد صاحب الامر از نظر قوای بدنی بسیار نیرومند است و می‌تواند با یک حرکت درختی را از بن بر کند، و اگر در بین کوه فریاد بزند صخره‌های عظیم را از هم پراکنده می‌سازد عصای موسی و خاتم سلیمان با او خواهد بود، و وی چهارمین نفر از فرزندان من است خداوند تا آن گاه که مشیتش تعلق گیرد او را در پشت پرده غیبت نگه می‌دارد و پس از آن ظاهر می‌سازد و زمین را بعد از ظلم و ستم پر از عدل و داد می‌کند، گویا می‌نگرم مردم را در حالی که از ظهور او نا امید شده‌اند فریادی خواهند شنید، و به این وسیله از ظهورش مطلع خواهند شد، قائم ما برای مؤمنین رحمت و برای کافرین عذابی دردناک است.»

(۲۵) دین ندارد کسی که ورع ندارد، ایمان ندارد کسی که تقیه نمی‌کند، گرمی‌ترین شما در نزد پروردگار آن کس است که تقوایش بیشتر باشد و تقیه را مورد عمل قرار دهد، خدمت حضرت عرض کردند: یا ابن رسول الله تا کدام وقت باید تقیه کرد؟ فرمود تا روز معین که روز خروج قائم ما است، و هر کس قبل از خروج قائم ما تقیه را ترک کند از ما نخواهد بود.

(۲۶) از حضرت رضا (علیه السلام) سؤال شد: «یا ابن رسول الله قائم از اهل بیت شما کدام است؟» فرمود:

«چهارمین نفر از فرزندان من که از سیده کنیزان متولد خواهد شد و پروردگار به وسیله آن زمین را از هر ظلم و جنایتی پاک می‌کند، و قائم همان کس است که ولادتش از انظار مخفی بوده و قبل از خروجش مدتی در غیبت خواهد ماند، هنگامی که از پشت پرده غیبت

بیرون گردد زمین روشن می‌شود و بساط عدل و داد را در میان مردم خواهد افکند، قائم همان است که زمین برای او در هم می‌پیچد و سایه هم ندارد، او همان است که در موقع خروجش از آسمان فریاد می‌زند و وی را به جهانیان معرفی می‌کنند و ظهور او را در مکه معظمه به مردم بشارت می‌دهند و این آیه شریفه در این مورد صادق است که: **وَإِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ.**^{۶۸}»

امام جواد (علیه السلام)

۲۷) عبد العظیم حسنی گوید: خدمت حضرت جواد رسیدم و قصد داشتم در پیرامون قائم که آیا مهدی همان است و یا غیر او سؤالاتی بکنم، قبل از اینکه من آغاز سخن کنم فرمود:

«ای ابو القاسم! قائم از اهل بیت ما همان مهدی است که باید در هنگام غیبتش انتظار او را کشید و در موقع ظهور هم باید از وی اطاعت کرد، و او سومین فرزند از فرزندان من است، به خداوندی که محمد را براستی برانگیخت و ما را به امامت مخصوص گردانید اگر از عمر جهان نماند مگر یک روز پروردگار همان روز را به اندازه‌ای دراز خواهد کرد تا آن‌گاه که قائم را بیرون کند و زمین را پس از جور و ستم پر از عدل و داد کند، خداوند مقدمات ظهور او را مانند حضرت موسی در یک شب فراهم خواهد کرد، موسی رفت برای اهلش مقداری آتش بیاورد و لیکن پس از مختصری با مقام نبوت مراجعت کرد، بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است.^{۶۹}»

۲۸) حضرت عبد العظیم حسنی گوید: خدمت حضرت جواد (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم:
«من امیدوارم آن قائم که زمین را پر از عدل و داد

^{۶۸} شعراء / ۴: اگر ما اراده کنیم، از آسمان بر آنان آیه‌ای نازل می‌کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد!
^{۶۹} أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ

می کند پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد شما باشید!» فرمود:

«ای ابو القاسم ما اهل بیت همه قیام به حق داریم و مردم را به طرف دین خدا دعوت می کنیم، و لیکن آن قائم که خداوند به وسیله او زمین را از لوث وجود ستمگران پاک می سازد و عدل و داد را در میان مردم می گستراند همان است که ولادتش از نظر مردم مخفی می ماند و شخصش از دیدگان پنهان می گردد و بردن نامش بر زبانها حرام می شود.

قائم با حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) همانام و کنیه است، و او همان است که زمین برای او درهم پیچیده می شود و هر مشکلی برایش آسان می گردد، یاوران او که عددشان به اندازه اهل بدرند از دورترین نقاط روی زمین پیرامون او اجتماع خواهند کرد و این آیه شریفه هم به همین جریان ناظر است **أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**.^{۷۰}

هر گاه این جماعت که از اهل اخلاص هستند برای وی فراهم آمد، و ده هزار جنگجو در زیر پرچمی گرد آمدند خداوند امر او را آشکار می کند و اذن خروجش می دهد، او پس از خروج همواره دشمنان خدا را می کشد تا پروردگار را از خود خشنود سازد.» عرض کردم:

«ای سید من وی از کجا می داند که خداوند از وی رضایت دارد؟» فرمود:

«در دل او عاطفه و رحم را القاء می کند، پس از اینکه قائم وارد مدینه شود لات و عزی را (اولی و دومی را) آتش می زند.»

۲۹) صقر بن ابی دلف روایت می کند که از حضرت جواد (علیه السلام) شنیدم می فرمود:

«امام بعد از من علی است و امر او مانند امر من و گفتار وی گفتار من و اطاعت او اطاعت من است، و امام بعد از

^{۷۰} بقره / ۱۴۸: هر جا باشید، خداوند همه شما را (برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد، در روز رستاخیز) حاضر می کند؛ زیرا او، بر هر کاری تواناست.

وی حسن عسکری است اطاعت و امر و گفتار او هم مانند پدرش می‌باشد.» حضرت بعد از این دیگر سخن نگفت. راوی گوید عرض کردم: «پس امام بعد از وی کیست؟» در این هنگام امام گریه شدیدی کرد و بعد از آن فرمود: «امام بعد از حسن، فرزندش قائم به حق است که مدتی در انتظار خروج خواهد بود و مردم هم انتظار او را خواهند کشید.» عرض کردم: «برای چه او را قائم می‌گویند؟» فرمود: «زیرا او پس از مدتی که از انتظار مخفی بوده قیام می‌کند، و در غیبت او گروهی از معتقدین به امامت وی هم مرتد می‌شوند!» عرض کردم: «چرا به او منتظر گفته‌اند؟» فرمود: «برای اینکه غیبتش به طول خواهد انجامید، و افراد مخلص در انتظار خروج او خواهند بود. افراد سرگردان غیبت او را انکار خواهند کرد، و منکرین امامت او، مسخره‌اش خواهند نمود، کسانی که وقت ظهور او را تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند، افرادی که بخواهند در ظهورش عجله نمایند هلاک می‌شوند، و اشخاصی که از اهل تسلیم باشند و اطاعت کنند رهایی پیدا خواهند کرد.»

امام هادی (علیه‌السلام)

۳۰) عبد العظیم حسنی گوید: خدمت حضرت هادی (علیه‌السلام) رسیدم، هنگامی که چشم آن حضرت بر من افتاد فرمود: «خوش آمدی ای ابو القاسم تو از دوستان حقیقی و واقعی ما هستی!» عرض کردم: «یا ابن رسول الله! میل دارم معتقدات دینی خود را بر شما عرضه بدارم اگر عقائد من درست است ثابت باشم تا آن‌گاه که رحمت خداوند را ملاقات کنم!» فرمود: «عقائد خود را اظهار کن!» عرض کردم: «من عقیده دارم که خداوند یکی است و مانند ندارد،

پروردگار از حد ابطال و تشبیه بیرون است، خداوند جسم و صورت و عرض و جوهر نیست، بلکه خداوند اجسام را جسمیت داده و صورت‌ها را تصویر فرموده است و او خالق اعراض و جواهر و پروردگار همه اشیاء و مالک و آفریننده کائنات است.

من معتقدم که محمد بنده و فرستاده خداوند است و پس از وی پیامبری نخواهد آمد، شریعت او خاتم همه شرایع و ناسخ همه ادیان بوده و تا روز قیامت شریعتی نخواهد آمد، و معتقدم امام بعد از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، حسن حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی (علیهم السلام) و پس از اینان امام حق شما هستید.» امام فرمود:

«پس از من فرزندم حسن امام است و مردم پس از حسن چه خواهند کرد؟» عرض کردم:
«مگر داستان امام بعد از حسن از چه قرار است؟»
فرمود:

«برای اینکه مردم او را نخواهند دید و بردن نامش هم بر زبان‌ها جائز نیست تا آن‌گاه که خروج کند و زمین را پس از ظلم و جور که در آن است پر از عدل و داد سازد.» عرض کردم:

«به این دو امام هم معتقد شدم و اینک می‌گویم: دوستی با این‌ها دوستی با خداوند است و دشمنی با اینان هم دشمنی با خداوند می‌باشد، اطاعت از این امامان (علیهم السلام) اطاعت از پروردگار و نافرمانی از آن‌ها نافرمانی از پروردگار است.»

من اعتقاد دارم که: معراج، سؤالات در قبر، بهشت، دوزخ، صراط، میزان قیامت و بعثت از قبور حق است و پروردگار همه مردم را از قبرها بیرون می‌کند و برای حساب به پای میزان عدل و داد می‌برد، و نیز معتقدم که واجبات پس از اقرار به ولایت عبارتند از: نماز، زکاة، روزه، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر.» در این

هنگام حضرت هادی (علیه السلام) فرمود:

«ای ابو القاسم! به خداوند قسم این عقائد دین خداست که آن‌ها را برای مردم برگزیده است، به همین عقائد ثابت باش خداوند تو را در دنیا و آخرت به همین عقیده ثابت بدارد!»

امام عسکری (علیه السلام)

(۳۱) احمد بن اسحاق بن سعد اشعری روایت می‌کند که خدمت حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) رسیدم و در نظر داشتم راجع به جانشینش از وی سؤالاتی بکنم، قبل از اینکه سؤال خود را مطرح سازم فرمود:

«ای احمد! خداوند هرگز زمین را خالی از حجت نخواهد گذاشت، و از آغاز آفرینش آدم تا روز قیامت این روش جاری خواهد بود، پروردگار به وسیله آن حجت بلاها را از زمین دفع می‌کند و برکات خود را بر اهل زمین نازل می‌سازد.» عرض کردم:

«یا این رسول الله! خلیفه و امام بعد از شما کیست؟» امام پس از این سؤال من از جای خود با سرعت حرکت کرد و داخل اطاقی شد و بار دیگر در حالی که کودکی را در روی شانه خود گذاشته بود وارد گردید، صورت این کودک مانند ماه تمام می‌درخشید و در حدود سه سال از عمرش می‌گذشت سپس فرمود:

«ای احمد اگر نه این بود که نزد خداوند آبرو و شرافت داری و در نزد حجت‌های پروردگار دارای مقام و منزلت هستی هرگز این کودک را به تو نشان نمی‌دادم، این کودک با حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) همنام و کنیه است، و او زمین را پس از ظلم و جور که در آن است از عدل و داد پر می‌کند.»

ای احمد مثل این کودک در میان این امت مانند خضر و ذی القرنین است، به پروردگار سوگند این غیبتی خواهد داشت که جز گروهی از معتقدین به امامت ائمه بقیه هلاک خواهند گردید!» عرض کردم:

«ای مولای من او علامتی دارد که قلبم اطمینان پیدا

کند!» در این هنگام کودک شروع به سخن گفتن نمود و با زبان عربی فصیحی گفت:

«أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ فَلَا تَطْلُبُ
أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ؛ مِنْمَ بَاقِيْمَانِدِه خدَاوند
در زمينش و انتقام گيرنده از دشمنانش، پس ای احمد
بن اسحاق بعد از این که مرا دیدی به دنبال من نباش!»
من پس از این جریان خوشوقت از منزل امام بیرون
آمدم و روز بعد بار دیگر خدمت امام رسیدم و عرض
کردم:

«یا این رسول الله! من دیروز بسیار مسرور شدم و از
منتی که بر من نهاده ممنون هستم، اینک بفرمایید
سنت‌های خضر و ذو القرنین در مورد او چیست؟»
فرمود:

«برای اینکه وی مدت زیادی در غیبت خواهد ماند»
عرض کردم:

«مگر غیبت او بسیار طول می‌کشد؟» فرمود:

«آری به خداوند سوگند او به اندازه‌ای در پشت پرده
غیبت بماند تا آن‌گاه که گروهی از معتقدین امامت از
عقیده خود برگردند، و جز افرادی که خداوند میثاق
ولایت ما را از آنان گرفته و روح ایمان را در آن تقویت
فرموده ثابت نخواهد ماند؛ ای احمد! این از اسرار
خداوند است اکنون این سر را نگهدار و به کسی اطلاع
نده و سپاسگزار باش تا فردای قیامت با ما باشی.»

(۳۲) یکی از اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام) به نام
یعقوب بن منقوش حکایت می‌کند:

روزی به منزل حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری
(علیه السلام) وارد شدم، حضرت داخل ایوان جلوی یکی از
اتاق‌ها نشسته بود و سمت راست امام (علیه السلام) پرده ای
جلوی درب اتاق آویزان بود، خدمت حضرت عرض
کردم:

«یا ابن رسول الله! امام و صاحب ولایت بعد از شما
کیست؟» فرمود:

«پرده را بالا بزن، تا متوجه شوی!» همین که پرده را

بالا زدم، کودکی پنج ساله را در قیافه نوجوانی ده ساله با این خصوصیات نمایان شد: چهره سفید و نورانی، ابروانی کشیده و با فاصله، کفان دست درشت و غلیظ، شانه های بزرگ و بافاصله و در سمت راست گونه اش خالی سیاه وجود داشت. سپس آن کودک، با وقار و هیبتی مخصوص به طرف پدر بزرگوارش امام حسن عسکری (علیه السلام) جلو آمد؛ و در بغل پدر، روی زانویش نشست. بعد از آن امام عسکری (علیه السلام) به من فرمود: «ای یعقوب! این کودک بعد از من امام و صاحب شماها خواهد بود.» همین که سخن پدر تمام شد و او را معرفی نمود، از روی زانوی پدر برخاست و پدرش اظهار نمود:

«ای عزیزم! ای پسر! در حال حاضر داخل برو و مخفی باش تا آن هنگامی که خداوند متعال اراده کند.» و چون آن حجت خدا وارد اندرون منزل شد، امام حسن عسکری (علیه السلام) مرا مخاطب قرار داد و فرمود: «ای یعقوب! اکنون بلند شو و داخل اتاق را خوب نظر کن که چه می بینی؟» بلند شدم و هر چه به اطراف نگاه کردم کسی را نیافتم؛ و متوجه شدم که حجت خدا از چشم ها ناپدید و غایب شده است.^۳

۳۳) علی بن بلال بغدادی - که یکی از اصحاب امام عسکری (علیه السلام) می باشد - حکایت می کند:

روزی به همراه عده ای از علماء و بزرگان حضور مبارک امام حسن عسکری (علیه السلام) رسیدیم تا آن که از آن حضرت درباره امام و حجت بعد از او جويا شویم. همین که وارد مجلس حضرت شدیم، مشاهده کردیم که بیش از چهل نفر در منزل آن حضرت، اجتماع نموده اند.

عثمان بن سعید عمری از جای خود بلند شد و گفت: «یابن رسول الله! می خواهم از چیزی سؤال نمایم که شما خود نسبت به آن آگاه هستی.» حضرت فرمود: «فعلاً بنشین!» بعد از آن، امام حسن عسکری (علیه السلام) با حالت غضب حرکت نمود و خواست که از مجلس

خارج شود، فرمود:

«کسی بیرون نرود تا من برگردم!» چون لحظاتی گذشت، حضرت مراجعت نمود و با صدایی بلند فرمود: «ای عثمان بن سعید!» و عثمان بن سعید با شنیدن سخن حضرت، از جای خود برخاست. امام از او سؤال نمود:

«آیا مایل هستی که شما را به آنچه می خواهید، خبر بدهم؟» همگان گفتند:

«آری، یا ابن رسول الله!» امام فرمود:

«آمده اید تا از خلیفه و حجّت خداوند متعال، بعد از من سؤال نمایید!» تمام افراد گفتند:

«بلی، ما برای همین موضوع آمده ایم.» در همین اثناء، کودکی همانند پاره ای از ماه و شبیه ترین افراد به امام حسن عسکری (علیه السلام) ظاهر گشت. سپس امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمود:

«این کودک، امام شما پس از من خواهد بود و او خلیفه و جانشین من می باشد، او را تابع و پیرو باشید؛ و از یکدیگر متفرق نشوید که هلاک می گردید.» و سپس افزود:

«از این پس دیگر او را نخواهید دید، مگر آن که وقتش فرا برسد.»

چهل حکمت

۱- معرفت امام

الَّذِي يَجِبُ عَلَيْكُمْ وَ لَكُمْ أَنْ تَقُولُوا: إِنَّا قُدْوَةٌ وَ أئِمَّةٌ وَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ أَمَنَّاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ، وَ حُجَّةٌ فِي بِلَادِهِ، نَعْرِفُ الْخَلَالَ وَ الْحَرَامَ، وَ نَعْرِفُ تَأْوِيلَ الْكِتَابِ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ.^۵

آنچه که بر شما واجب است و می‌توانید آن را بگویید این است که: ما (اهل بیت) رهبران و امامان و خلیفه‌ی خداوند در زمین هستیم؛ هم‌چنین امین خدا نسبت به مخلوقاتش و حجت و دلیل او در بلاد و شهرها هستیم، ماییم که حلال و حرام را می‌شناسیم، تأویل کتاب و کلامی که فیصله‌دهنده‌ی اختلافات است را می‌دانیم (و می‌گوییم).

۲- نقش امام

أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ، بِي يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِي وَ شِيعَتِي.^۶
من آخرین وصی پیامبر خدا هستم؛ به‌واسطه‌ی من است که بلاها و فتنه‌ها از اطرافیان و شیعیانم دفع می‌شود.

۳- مراجعه به امام ۱

... أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَيَّ رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^۷
اما در پاسخ سؤالی که مربوط به حوادث و مشکلات جدیدالوقوع بود: جهت حل مشکلات در آن امور به راویان حدیث و فقهاء مراجعه کنید که آن‌ها (در زمان غیبت) حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند بر آن‌ها می‌باشم.

۴- حق و امام ۱

الْحَقُّ مَعَنَا، فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا، وَ نَحْنُ صَنَائِعُ

رَبَّنَا، وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعِنَا.^۸

حق و حقانیت با ما (اهل بیت) است و کناره گیری عده‌ای از ما، سبب تنهایی ما نخواهد شد، چرا که ما دست پرورده‌های نیکوی پروردگار هستیم؛ و دیگر مخلوقین خداوند، دست پرورده‌های ما هستند.

۵- توصیف بهشت

إِنَّ الْجَنَّةَ لَا حَمْلَ فِيهَا لِلنِّسَاءِ وَلَا وِلَادَةَ، فَإِذَا اشْتَهَى مُؤْمِنٌ وُلْدًا خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ حَمْلٍ وَلَا وِلَادَةَ عَلَى الصُّورَةِ الَّتِي يُرِيدُ كَمَا خَلَقَ آدَمَ عِبْرَةً.^۹

در بهشت آبستن شدن و زایمان برای زنان وجود ندارد و هرگاه مؤمنی آرزوی فرزند نماید، خداوند متعال بدون اینکه حمل و زایمانی باشد، فرزندی را به همان شکلی که دلخواهش است برایش خلق می‌کند، همان‌طور که حضرت آدم را خلق کرد.

۶- دشمن امام

لَا يُنَازِعُنَا مَوْضِعَهُ (الامامة) إِلَّا ظَالِمٌ أَيْمٌ، وَ لَا يَدَّعِيهِ إِلَّا جَاحِدٌ كَافِرٌ.^{۱۰} این حدیث خیلی تقطیع شده

کسی با ما، در رابطه با مقام ولایت و امامت مشاجره و منازعه نمی‌کند مگر آن که ستمگر و معصیت‌کار باشد، همچنین کسی مدعی ولایت و خلافت نمی‌شود مگر کسی که منکر و کافر باشد.

۷- حق و امام ۲

إِنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَ فِينَا، لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٌ، وَ لَا يَدَّعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ.^{۱۱}

همانا حق، با ما و در میان ما (اهل بیت) است و چنین سخنی را کسی غیر از ما نمی‌گوید مگر آن که دروغ‌گو و مفتری باشد؛ و کسی غیر از ما آن را ادعا نمی‌کند مگر آن که گمراه باشد.

۸- حق و باطل

أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَامًا وَ لِلْبَاطِلِ إِلَّا زَهُوقًا.^{۱۲} خداوند عزوجل، برای حق، به غیر از به اتمام و اکمال رسیدن، راضی نیست و از آن امتناع دارد و برای باطل، به غیر از نابودی و از بین رفتن راضی نیست و از آن ابا

دارد.

۹- بیعت طاغوت

إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَخْدِ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ
بَيْعَةٌ لَطَاغُوتِ زَمَانِهِ، وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ
لِأَخْدِ مِنَ الطَّوَاغِيَتِ فِي عُنُقِي.^{۱۳}

همانا همه‌ی پدران من، بیعت حاکم و طاغوت زمانشان، بر ذمه‌ی آن‌ها بود؛ ولی من خروج می‌نمایم و در هنگام خروجم بیعت هیچ طاغوتی بر گردن من نخواهد بود.

۱۰- زمان ظهور

أَنَا الَّذِي أَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ بِهَذَا السَّيْفِ وَأَشَارَ إِلَيْهِ
فَأَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.^{۱۴}

من آن کسی هستم که در آخر زمان با این شمشیر - و بعد به آن شمشیر (که بالای سرشان آویخته) بود اشاره می‌کنند- ظهور می‌کنم و زمین را پر از عدل و داد می‌نمایم همان‌گونه که پر از ظلم و جور شده است.

۱۱- مراجعه به امام ۲

اتَّقُوا اللَّهَ وَ سَلِّمُوا لَنَا، وَ رُدُّوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا، فَعَلَيْنَا الْإِصْدَارُ
كَمَا كَانَ مِنَّا الْإِيرَادُ، وَ لَا تَحَاوُلُوا كَشْفَ مَا عُطِّيَ عَنْكُمْ.^{۱۵}

از خدا بترسید و تسلیم ما باشید، و امور را به ما واگذار کنید، چون همان‌طور که وارد میدان کردن وظیفه‌ی ماست از آن خارج کردن نیز وظیفه‌ی ماست؛ و به دنبال کشف آن‌چه که از شما پنهان شده است نباشید.

۱۲- فلسفه خمس

أَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَلَا تَقْبَلُهَا إِلَّا لِتُطَهَّرُوا،

اموال خمس و زکوت شما را جهت تطهیر و تزکیه زندگی و ثروتتان می‌پذیریم،

۱۳- اطلاع امام ۱

إِنَّا نَحِيطُ عِلْمًا بِأَبَائِكُمْ، وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ
أَخْبَارِكُمْ.^{۱۶}

ما بر تمامی احوال و اخبار شما احاطه داریم و چیزی از اخبار شما از چشم ما دور و مخفی نمی‌ماند.

۱۴- ادب حاجت خواهی

مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ فَلْيَغْتَسِلْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ بَعْدَ

نصف اللَّيْلِ وَ يَأْتِ مُصَلَّاهُ.^{۱۷}

هر که خواسته‌ای و حاجتی از پیشگاه خداوند متعال دارد پس بعد از نیمه‌ی شب جمعه غسل کند و در جایی که معمولاً نمازش را می‌خواند قرار بگیرد (و حاجتش را مطرح کند).

۱۵- استغفار برای دیگران

يَا أَيُّهَا الْمَهْزِيَارُ! لَوْلَا اسْتِغْفَارُ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ، لَهَلَكَ مَنْ عَلَيْهَا، إِلَّا خَوَاصَّ الشَّيْعَةِ الَّتِي تَشَبَّهُهٗ أَقْوَالُهُمْ أَفْعَالُهُمْ.^{۱۸}

ای پسر مهزیار! اگر طلب مغفرت و آمرزش بعضی از شماها برای بعضی دیگر نبود، هر کس روی زمین بود هلاک می‌گردید، مگر آن خواص از شیعیان که قولشان شبیه عملشان است.

۱۶- اعتقاد باطل

أَمَّا قَوْلُ مَنْ قَالَ: إِنَّ الْحُسَيْنَ لَمْ يَمُتْ فَكُفْرٌ وَ تَكْذِيبٌ وَ ضَلَالٌ.^{۱۹}

اما سخن کسانی که می‌گویند: حسین (علیه‌السلام) زنده است و نمرده، کفر و دروغ و گمراهی است.

۱۷- تربت کربلا

وَ سَأَلَ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَبَّحَ الرَّجُلُ بِطِينِ الْقَبْرِ وَ هَلْ فِيهِ فَضْلٌ؟ فَأَجَابَ يُسَبَّحُ الرَّجُلُ بِهِ فَمَا مِنْ شَيْءٍ مِنَ السَّبْحِ أَفْضَلُ مِنْهُ، مِنْ فَضْلِهِ، أَنْ الرَّجُلَ يَنْسَى التَّسْبِيحَ وَ يَدِيرُ السَّبْحَةَ، فَيَكْتَبُ لَهُ التَّسْبِيحُ.^{۲۰}

و (در نامه‌ای پرسید) آیا این که با تربت قبر (سیدالشهداء) تسبیح بگویند جایز است و آیا در آن فضیلتی هم هست؟ حضرت جواب دادند:

شخص با آن (تربت مقدس) تسبیح می‌گوید در حالی که در میان تمام تسبیح‌ها هیچ کدام به فضیلت آن نمی‌رسد، از فضایل آن این است که چنان چه شخص فراموش کند که با تسبیح ذکر بگوید و فقط دانه‌های تسبیح را بگرداند برای او تسبیح و ذکر ثبت می‌شود.

۱۸- کفاره جمع

فِي مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّدًا بِجَمَاعٍ مُحَرَّمٍ

أَوْ طَعَامٍ مُّحَرَّمٍ عَلَيْهِ: إِنَّ عَلَيْهِ ثَلَاثُ كَفَّارَاتٍ.^{۲۱}
 در باره‌ی کسی که روزه‌ی ماه رمضان را عمدتاً با جماعی که بر او حرام است یا با خوردن غذای حرام باطل کند، (فرمود: غیر از قضای روزه) هر سه نوع کفاره (روزه، اطعام مسکین، آزادی یک بنده) بر او واجب می‌شود.

۱۹- عطسه

دَخَلْتُ عَلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ عَ بَعْدَ مَوْلِدِهِ بَلَيْلَةً فَعَطَسْتُ عِنْدَهُ فَقَالَ لِي يَرْحَمَكَ اللَّهُ قَالَتْ نَسِيمٌ فَفَرِحْتُ فَقَالَ لِي أَلَا أَبَشَّرُكَ فِي الْعَطَاسِ؟ قُلْتُ: بَلَى، فَقَالَ: هُوَ أَمَانٌ مِنَ الْمَوْتِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.^{۲۲}

نسیم خادم حضرت گوید: شبی بعد از ولادت حضرت نزد ایشان وارد شدم و در حضور امام عطسه کردم، ایشان به من گفت:

«یرحمک الله» من از این جمله‌ی ایشان خوشحال شدم سپس حضرت فرمود:

آیا می‌خواهی در همین عطسه به تو بشارتی دهم؟
 عرض کردم:
 بلی. فرمود:

عطسه، انسان را تا سه روز از مرگ امان می‌دهد.

۲۰- نام امام زمان

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَن سَمَّانِي فِي مَخْفِلِ مِنَ النَّاسِ. مَن سَمَّانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.^{۲۳}

ملعون و ملعون است کسی که نام (اصلی) مرا (یعنی: م ح م د) در جایی بیان کند. هر که مرا به نام (اصلیم) در جمع مردم بخواند، لعنت خدا بر او خواهد بود.

۲۱- قرب به امام

يَعْمَلُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَا يَقْرُبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا، وَ لِيَتَجَنَّبَ مَا يُدْنِيهِ مِنْ كِرَاهِيَّتِنَا وَ سَخَطِنَا، فَإِنَّ امْرَأً يَبْغَتْهُ فُجَاءَةً حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ، وَ لَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حُوبَةٍ.^{۲۴}

هر یک از شما باید عملی را انجام دهد که سبب نزدیک شدن به محبت ما گردد؛ و باید اجتناب کند از کاری که

او را به خشم و ناراحتی ما نزدیک می‌کند، همانا برای انسان یک حادثه‌ی ناگهانی پیش می‌آید و او را غافلگیر می‌کند آن‌هم در زمانی که توبه کردن برایش نفعی ندارد و پشیمانی بر گناه و اشتباه، او را از مؤاخذه و عقاب ما نجاتش نمی‌دهد.

۲۲- ختنه

إِنَّ الْأَرْضَ تَصْبِحُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَوْلِ الْأَعْلَفِ
أَرْبَعِينَ صَبَاحًا.^{۲۵}
زمین تا چهل روز از ادرار کسی که ختنه نشده است، نزد خدا ناله می‌کند.

۲۳- سجده شکر

سَجْدَةُ الشُّكْرِ مِنَ الْأَزْمِ السَّنَنِ وَأَوْجِبُهَا.^{۲۶}
سجده‌ی شکر، از بهترین و ضروری‌ترین سنت‌ها است.

۲۴- ضرورت امام ۱

إِنِّي لِأَمَانٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، كَمَا أَنَّ النَّجْمَ أَمَانٌ لِأَهْلِ
السَّمَاءِ.^{۲۷}

به‌درستی که من سبب آسایش و امنیت برای اهل زمین هستم، همان‌طوری که ستاره‌ها برای اهل آسمان آمان هستند.

۲۵- مشیت امام

قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا.^{۲۸}
قلوب ما ظرف‌هایی است برای مشیت و اراده‌ی الهی، پس هرگاه او بخواهد و اراده کند ما نیز می‌خواهیم.

۲۶- غربت امام

إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا، فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ، وَالْحَقُّ مَعَنَا فَلَنْ
يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا.^{۲۹}
خدا با ما است پس نیازی به غیر او نداریم و حق با ما است پس کسانی که از ما روی می‌گردانند، ما را تنها و وحشت‌زده نمی‌کند.

۲۷- نماز و شیطان

فَمَا أَرْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ بِشَيْءٍ مِثْلِ الصَّلَاةِ فَصَلَّاهَا وَ أَرْغَمَ
أَنْفَ الشَّيْطَانِ.^{۳۰}
آن طوری که به‌واسطه‌ی نماز بینی شیطان به خاک

مالیده شد، به وسیله‌ی چیز دیگری به خاک مالیده نشد، پس نماز بگزار و بینی شیطان را به خاک بمال.

۲۸- مال حرام

لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ.^{۳۱}
برای هیچ کس جایز نیست که در اموال و دارایی دیگران تصرف نماید مگر با اذن و اجازه‌ی آن‌ها.

۲۹- دعای مخصوص فرج

دَفَعَ إِلَيَّ دَفْتَرًا فِيهِ دُعَاءُ الْفَرَجِ وَ صَلَاةٌ عَلَيْهِ، فَقَالَ: فَبِهَذَا
فَادُعُ وَ هَكَذَا صَلَّ عَلَيَّ.^{۳۲}

یکی از مؤمنین به نام أبو محمد، حسن بن و جناء گوید: زیر ناودان طلا در حرم خانه خدا بودم که حضرت را دیدم، دفتری را به من داد که در آن دعای فرج و صلوات بر آن حضرت بود. سپس فرمود: به وسیله‌ی این نوشته‌ها بخوان و برای ظهور و فرج من دعا کن و بر من درود و تحیت بفرست.

۳۰- تعقیبات

فَضَّلُ الدُّعَاءِ وَ التَّسْبِيحِ بَعْدَ الْفَرَائِضِ عَلَى الدُّعَاءِ بِعَقِيبِ
النُّوَافِلِ كَفَضْلِ الْفَرَائِضِ عَلَى النُّوَافِلِ.^{۳۳}

فضیلت دعا و تسبیح بعد از نمازهای واجب نسبت به بعد از نمازهای مستحبی همانند فضیلت نماز واجب بر نماز مستحب است.

۳۱- اطلاع امام ۲

إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاغَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَأ
ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ.^{۳۴}

ما شما را به حال خود نگذاشته‌ایم و یاد شما را فراموش نکرده‌ایم چرا که اگر این گونه نبود سختی‌ها و مشکلات بر شما نازل می‌گشت و دشمنان، شما را ریشه کن می‌کردند.

۳۲- نماز اول وقت

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَدَاةَ إِلَى أَنْ تَنْقَضِيَ النُّجُومُ.^{۳۵}
ملعون است و از رحمت خدا دور شده کسی که نماز صبح را (عمداً) تا موقعی که ستارگان ناپدید شوند تأخیر بیندازد.

۳۳- نعمت امام

إِنَّ اللَّهَ قَنَعَنَا بِعَوَائِدِ إِحْسَانِهِ وَ قَوَائِدِ إِمْتِنَانِهِ.^{۳۶}
همانا خداوند متعال، ما اهل بیت را به وسیله‌ی احسان‌های پیاپی خود و خیرها و نعمت‌هایی که عطا می‌کند، قانع گردانده است.

۳۴- انکار امام

إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةً، وَ مَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي، وَ سَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ.^{۳۷}
بین خداوند و احدی از مخلوقاتش، خویشاوندی وجود ندارد؛ هرکس مرا انکار نماید از من نیست و راه او همان راه فرزند نوح خواهد بود.

۳۵- ضرورت امام ۲

أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا وَ إِمَّا مَعْمُورًا.^{۳۸}
آیا نمی‌دانید که هیچ‌گاه زمین خالی از حجت نمی‌ماند، یا حجت ظاهر و آشکار؛ و یا حجت پنهان و از نظرها پوشیده.

۳۶- حق و باطل

إِذَا أذِنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ، وَ اضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ، وَ أَنْحَسَرَ عَنْكُمْ.^{۳۹}
آن‌گاه که خداوند متعال اجازه‌ی سخن و بیان حقایق را به ما بدهد، حق آشکار می‌گردد و باطل نابود می‌شود و پرده از (دیدگان) شما کنار می‌رود.

۳۷- خورشید پشت ابر

وَ أَمَا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ.^{۴۰}
اما چگونگی استفاده و بهره‌مند شدن از من در دوران غیبت همانند انتفاع از خورشید است در آن موقعی که به وسیله‌ی ابرها از چشم‌ها ناپدید شود.

۳۸- راه روشن

وَاجْعَلُوا قَصْدَكُمْ إِلَيْنَا بِالْمُودَةِ عَلَى السَّنَةِ الْوَاضِحَةِ، فَقَدْ نَصَحْتُ لَكُمْ، وَ اللَّهُ شَاهِدٌ عَلَيَّ وَ عَلَيْكُمْ.^{۴۱}
مقصد و هدف خویش را با محبت و مودت نسبت به ما

اهل بیت، بر اساس راه و روشی که خداوند واضح گردانیده، قرار دهید، و به درستی که خیرخواهی‌های لازم را نسبت به شما انجام دادم؛ و خداوند متعال گواه بر من و شما است.

۳۹- تعیین وقت ظهور

أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ، وَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ.^{۴۲}
اما درباره‌ی زمان ظهور (بدانید که) امرش به خداوند متعال برمی‌گردد و هرکس زمان آن را تعیین کند دروغ گفته است.

۴۰- دعای فرج

أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ، فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ.^{۴۳}
برای تعجیل در فرج بسیار دعا کنید که همین دعاها فرج و گشایش در کار شما خواهد بود.

منابع

- ^۱ خاندان عصمت (علیهم السلام) - سید تقی واردی
- ^۲ مستندات این بخش تماماً به استثنای دو حدیث آخر از کتاب إعلام الوری بأعلام الهدی، ص: ۴۲۴ تا ۴۴۳ می باشد.
- ^۳ اكمال الدين: ۴۰۷
- ^۴ الغيبة للشيخ الطوسي: ۳۵۷
- ^۵ تفسير عتاشي: ۲/۱۶
- ^۶ دعوات راوندی: ۲۰۷
- ^۷ بحار الأنوار: ۵۳/۱۸۱
- ^۸ همان: ۵۳/۱۷۸
- ^۹ همان: ۵۳/۱۶۳
- ^{۱۰} همان: ۵۳/۱۷۹
- ^{۱۱} همان: ۵۳/۱۹۱
- ^{۱۲} همان: ۵۱/۱۹۳
- ^{۱۳} همان: ۵۶/۱۸۱
- ^{۱۴} همان: ۵۲/۴۱
- ^{۱۵} همان: ۵۳/۱۹۱
- ^{۱۶} همان: ۵۳/۱۷۵
- ^{۱۷} مستدرک الوسائل: ۲/۵۱۷
- ^{۱۸} همان: ۵/۲۵۷
- ^{۱۹} وسائل الشيعة: ۲۸/۳۵۱
- ^{۲۰} بحار الأنوار: ۵۳/۱۶۵
- ^{۲۱} من لايحضره الفقيه: ۲/۷۴
- ^{۲۲} وسائل الشيعة: ۱۲/۸۹
- ^{۲۳} همان: ۱۶/۲۴۲
- ^{۲۴} بحار الأنوار: ۵۳/۱۷۶
- ^{۲۵} وسائل الشيعة: ۲۱/۴۴۲
- ^{۲۶} همان: ۶/۴۹۰
- ^{۲۷} الذرة الباهرة: ۴۸
- ^{۲۸} بحار الأنوار: ۵۲/۵۱
- ^{۲۹} همان ر: ۵۳/۱۹۱
- ^{۳۰} همان: ۵۳/۱۸۲
- ^{۳۱} همان: ۵۲/۱۸۳
- ^{۳۲} اكمال الدين: ۴۴۳
- ^{۳۳} بحار الأنوار: ۵۳/۱۶۱
- ^{۳۴} همان: ۵۶/۱۶۸
- ^{۳۵} همان: ۵۵/۱۶
- ^{۳۶} همان: ۵۲/۳۸
- ^{۳۷} همان: ۵۰/۲۲۷
- ^{۳۸} همان: ۵۳/۱۹۱
- ^{۳۹} همان: ۵۳/۱۹۶
- ^{۴۰} همان: ۵۳/۱۸۱
- ^{۴۱} همان: ۵۳/۱۷۹
- ^{۴۲} همان: ۵۳/۱۸۱
- ^{۴۳} همان: ۵۳/۱۸۱